

پژوهش در تاریخ، سال یازدهم، شماره ۳۰، بهار و تابستان ۱۴۰۰

ناگفته‌هایی درباره زندگی فخر رازی و حامیان وی^۱

فرانک گریفل^۲

ترجمه سیده زهرا حسینی^۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۹/۳۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۱/۲۱

با وجود اهمیت فخر رازی (وفات ۶۰۶ ق. / ۱۲۱۰ م.) در پیشرفت کلام قدیم^۴، ما هنوز اطلاعات نسبتاً اندکی درباره زندگی و آثار وی داریم. با اینکه نقش فلسفه در گسترش اشعریت پس از جوینی (وفات ۴۷۸ ه. ق. / ۱۰۸۵ م.) به هر حال روشن تر می شود، همچنان ابهام بسیاری در مورد رابطه میان اشعریت عقل‌گرا و قدرت‌های سیاسی سده‌های ششم هجری/دوازدهم میلادی و هفتم هجری/سیزدهم میلادی وجود دارد. ایگناس گلدزیهر در مقاله اصلی خود درباره الهیات فخرالدین رازی (۱۹۱۲ م.) اظهار می‌دارد عقلانیتی که فخرالدین ارائه کرده است، تنها می‌تواند در میان مسلمانان شرقی پرورش یابد؛ نه در عراق در مرکز خلافت عباسی که در آن باور مذهبی راست‌گویی^۵ که بر جامعه سایه افکنده بود و با تفتیش عقاید تثبیت شده بود، هر گونه تفکر عقلانی آزاداندیشانه را طرد و ارباب می‌کرد (Goldziher, 1912: 213-47). گلدزیهر که نتایج خود را از مطالعه درباره تاریخ مذهب حنبلی در بغداد (Goldziher, 1908: 1-28)

^۱. مقاله حاضر ترجمه‌ای است از مقاله:

Frank Griffel, 2007, "On Fakhr al-Dīn al-Rāzī's Life and the Patronage He Received", *Journal of Islamic Studies*, Volume 18, Issue 3, 313-344.

^۲. Frank Griffel, Yale University.

^۳. عضو هیئت علمی گروه فلسفه، دانشگاه شهید مدنی آذربایجان (Z.hosseini87@gmail.com)

^۴. Post-classical.

در متن اصلی از واژه پست کلاسیک استفاده شده که در اینجا به معنای کلام قدیم است که به مباحث الهیات سنتی اسلامی همچون اوصاف خدا، حدوث و قدم قرآن و ... می‌پردازد؛ در برابر کلام جدید یا الهیات مدرن که با مسائلی نوین که عمدتاً برخاسته از مدرنیته است، در هم تنیده است (م).

^۵. Orthodoxy

به دست آورده، فرض گرفته است که در دوران فخر الدین، سیطره خلافت عباسی به جبال، خراسان، ماوراءالنهر و سایر مکان‌هایی که او فعالیت می‌کرد، رسیده بود. دیدگاه گلدزیهر متأثر از قلمرو تحت حکومت خلیفه القادر و فرزندش القائم است که در شکوفایی و اقتدار اهل تسنن^۱ در بغداد در طی نیمه اول قرن پنجم هجری/یازدهم میلادی نقش ایفا کرده‌اند (Goldziher, 1912: 214-18). در طول این دوره، خلیفه عباسی سیاستی مذهبی را اتخاذ کرد که به گونه‌ی فعالی از ظهور گروه‌های حنبلی در بغداد حمایت می‌کرد و قدرت مذهبی فرقه‌های عقل‌گرایی چون معتزله و حتی اشاعره را به چالش می‌کشید. هدف این سیاست محدود کردن فضای عمومی‌ای بود که عقل‌گرایان در آن فعالیت می‌کردند.

در آغاز قرن هفتم هجری/سیزدهم میلادی، خلیفه بغداد به لحاظ نظری، هنوز کانون قدرت مذهبی اهل سنت است. با این حال، در طول نیمه دوم قرن ششم/دوازدهم ضعف قدرت سلجوقیان این فرصت را برای خلفای عباسی فراهم کرد که قدرت سیاسی خود را خارج از دیوارهای قصرهایشان نیز گسترش دهند، فرمانروای منطقه باشند و بر سلاطین و پادشاهانی که آنها را احاطه کرده بودند، حکمرانی کنند. در طول خلافت طولانی الناصر، خلیفه عباسی (۵۷۵-۶۲۲ ق. / ۱۱۸۰-۱۲۲۵ م.)، که مستقلاً بر بیشتر عراق حکومت می‌کرد، دستیابی به قدرت سیاسی واقعی همچنان به معنای آن بود که وی نتوانست سیاست مذهبی توسعه‌طلبانه بنیادگرایانه‌ای نظیر آنچه القادر و القائم در اوایل قرن پنجم/یازدهم تجربه کرده بودند، را اتخاذ کند (Hartmann, 2002, vii. 996-1003).

این دو خلیفه به‌طور واضح حنبلی، که قدرت منطقه‌ای نداشتند، سعی کردند به هدفشان، که حمایت از فرقه‌های سنی بنیادگرا در برابر غیرسنی‌ها و عقل‌گرایان بود، دست یابند و برای رسیدن به این منظور، از ایجاد اتحاد و از همه مهم‌تر، استفاده از نقش پرچم‌داران و پیشوایان

^۱. Sunni Revival

این اصطلاح که در ادبیات متون تاریخی غربی کاربرد دارد و به اقتداربخشی به اهل سنت و محوریت دادن به تعالیم آنها که توأم با شکوفایی علمی و نفی سایر فرق در قرن پنجم هجری بود، اشاره دارد. در این دوره سلسله سلجوقیان بر ایران، عراق، سوریه و بخش‌هایی از آناتولی حکومت می‌کرد. این سلسله در رشد و شکوفایی علمی پس از اسلام نقش بسیاری دارد. اقدامات خواجه نظام الملک، وزیر دانشمند و باکفایت سلجوقیان، در این رشد علمی بسیار مؤثر بود؛ اما تعصب مذهبی خواجه منجر به تأکید و تمرکز وی بر الهیات اهل سنت و طرد سایر فرق و مکاتب اسلامی شد. این امر موجب شد این جنبش علمی در خدمت دستگاه عباسی قرار گیرد. لذا از این دوره در متون غربی با تعبیر Sunni Revival یاد می‌شود.

دینی برای ظهور سلسله‌های ترک غزنوی و سلجوقی بهره می‌گرفتند. آنها این نقش را با ابزارهای دیپلماتیک از طریق ایجاد انسجام و ارتباط و نیز امتیازنامه‌ها اجرا کردند. این امتیازنامه‌ها به‌طور مشروح به بیان وظیفه دینی برای منع و محدود کردن فِرَق الحادی و جنگ با دشمنان خلفای سنی پرداخته بود.^۱ در روزگار خلیفه ناصر نامه‌های اعطای نشان همچنان برقرار بود اما شامل چنین شروطی نبود. جایگاه خلیفه به‌عنوان فرمانروای عراق محدودیت‌هایی را در سیاست مذهبی وی ایجاد می‌کرد. مثلاً سه خلیفه قادر، قائم و ناصر شخصاً فرقه حنبلی بنیادگرا را مقرب‌تر از سایر فرق سنی می‌داشتند و اندیشه‌ورزی‌های عقل‌گرایانه و فلسفی را رد می‌کردند. با این حال، ناصر سیاست سلطه‌جویانه‌ای نظیر آن دو خلیفه را تجربه نمود و مشروعیت خویش را بر شالوده گسترده‌تری بنا کرد که شامل فرق مذهبی گوناگونی از جمله صوفیان و حتی شیعیان می‌شد. با وجود آن، سیاست مذهبی ناصر هنوز هم اصل توفیق تعمقات فلسفی در نواحی تحت حکومت وی را در خود داشت (Hartmann, ibid).

فرضیه‌های فراوان گلدزیهر درباره سیاست مذهبی ضد فلسفی خلیفه‌ها شاید به‌طور کامل درست نباشد، اما او در این سخن که آن سیاست بر فخرالدین رازی اثری نداشته است، برحق است. در روزگار فخر، حدود قرن هفتم/سیزدهم، بسیاری از جناح‌ها و مهم‌تر از آن سلاطین سرزمین‌های شرقی اسلامی، اشعریت عقل‌گرا را حمایت می‌کردند. زمانی که به منابع دست‌اول درباره زندگی وی توجه می‌کنیم، شگفت زده می‌شویم که می‌بینیم فخرالدین از حمایت دو نیروی سیاسی و نظامی مهم در شرق اسلامی، یعنی خوارزمشاهیان و غوریان، برخوردار بوده است؛ علی‌رغم این حقیقت که این دو سلسله با همدیگر سر جنگ داشتند. سران خاندان غوریان سیاستی مذهبی را برگزیده بودند که در آن فخر رازی نقش فعالی داشت. این ممکن است در مورد خوارزمشاهیان نیز حقیقت داشته باشد، گرچه منابع در این مورد بسیار نایاب‌اند. این سیاست مذهبی تا حد گسترده‌ای برخلاف احساسات و عواطف توده‌ها و عامه مردم مستقر در شرق اسلامی هدایت می‌شد. لذا آغاز قرن هفتم/سیزدهم، کلام عقل‌گرا در شرق جهان اسلام، در جو خشونت دینی، که قدرت‌های سیاسی ایجاد کرده بودند، وجود نداشت، اما از حمایتشان برخوردار بود. نگاهی نزدیک‌تر به زندگی فخر می‌تواند ما را در درک این مطلب یاری

^۱ اینها واژگانی هستند که خلیفه قائم بامرالله خود در نامه اعطای امتیاز به سلطان مسعود غزنوی به‌کار برده است (رک: بیهقی، ۱۳۲۴، ۳۰۱).

کند که چرا اشعری‌گرایی راهنمای کلامی مسلط بر دیدگاه اهل سنت شده بود، برخلاف این حقیقت که خلیفه‌ها هرگز بر اساس آن عمل نمی‌کردند و حتی آشکارا با آن مخالفت هم می‌کردند.

۱. تحصیلات و اولین آثار فخرالدین رازی

درست از آغاز تاریخ‌نگاری [درباره] زندگی فخر رازی، درباره اینکه پشتیبان وی چه کسانی بودند، ابهام وجود داشت. ابن قفطی (وفات ۶۴۶ ق. / ۱۲۴۸ م.) تاریخ‌نگار [اهل] حلب، از نخستین افرادی است که مدخلی درباره زندگی نامۀ فخر رازی در کتاب *تاریخ الحکامی* خود نوشته است (ابن قفطی، ۱۹۰۳: ۲۹۱). او فقط اطلاعات اندکی درباره زندگی فخر رازی دارد و به پیشینه خانوادگی وی اشاره‌ای نکرده است. او به‌وضوح درباره سال تولد فخر رازی که ۵۴۳ ق. / ۱۱۴۹ م. است یا ۵۴۴ ق. / ۱۱۵۰ م. که همکاران تاریخ‌دان وی، ابن اثیر (۶۳۰ ق. / ۱۲۳۳ م.) و منذری (۶۵۶ ق. / ۱۲۵۸ م.) ارائه کرده‌اند (Ibn al-Athir al-Kamil, 1851: 76)، چیزی نمی‌داند. ابن قفطی درباره تعالیم فخر رازی بسیار اندک سخن می‌گوید و به این گزارش بسنده می‌کند که او برای آموزش به خراسان می‌رود، جایی که با نوشته‌های ابن سینا در آن جا آشنا می‌شود و شروع به مطالعه آنها می‌کند. وی بعدها به خاطر برخورداری از حمایت بنو معز^۱، خاندان مهم علمای حنفی در بخارا، به سمت ماوراءالنهر تغییر مسیر داد. اما از بخت بد، از فقر رنج می‌برد، بیمار شد و ناچار از موقوفات و خیرات جمعیت بازرگانان خارجی بخارا، امرار معاش می‌کرد. اما ورق برگشت و اقبال او تغییر کرد. ابن قفطی چنین گزارش می‌دهد:

«سپس او بخارا را ترک کرد و مسیر خود را به سمت خراسان در پیش گرفت، جایی که ملاقاتش با محمد خوارزمشاه رخ داد. خوارزمشاه وی را نزد خود نگاه داشت و فخرالدین مقرب درگاه او گردید. او جایگاه فخر را ارتقا داد و مقرری ثابتی به وی اختصاص داد. محبت فخر رازی در دل پادشاه نشست، ثروتمند و صاحب فرزندان شد و تا پایان عمر در آن جا ماند» (ابن قفطی، ۱۹۰۳: ۲۹۱).

اینکه ابن قفطی نتوانسته به حامی دیگری غیر از علاءالدین محمد بن نکش خوارزمشاه اشاره کند و او نیز تازه در سال ۵۹۶ ق. / ۱۲۰۰ م. به قدرت رسیده، حاکی از آن است که فخر رازی می‌بایست مدت زیادی را پیش از آنکه از منافع حمایت خوارزمشاه برخوردار شود، در آن

^۱. Banū Māza

وضعیت بوده باشد؛ حداقل زودتر از ده سال قبل از مرگش در سال ۶۰۶ ق. / ۱۲۱۰ م.، از آن شرایط خلاصی نیافته است. این حقیقت که خوارزمشاه تا قبل از ۶۰۳ ق. / ۱۲۰۶ م.، یعنی سه سال قبل از مرگ، بر هرات حکومت نمی‌کرد، اشکال دیگری در رابطه با گزارش ابن قفطی به میان می‌آورد. به نظر می‌رسد ابن قفطی با روابط سیاسی در شرق اسلامی در طول مدت زندگی فخر رازی آشنایی ندارد.

ابن قفطی، در نگارش این سطور، چهار دهه پس از مرگ فخر رازی را هم در ادامه می‌آورد. اولین تاخت و تاز مغول تحت رهبری چنگیز خان و پسرانش جوجی، اوگتای، جغتای و تولی شرق اسلامی را ویران کرده بود. در طول ده سال پیش از هجوم مغول در سال ۶۱۶ ق. / ۱۲۱۹ م. این سرزمین‌ها همراه با به حکومت رسیدن سلسله خوارزمشاهیان به تصرف درآمدند. مرکز قدرت خوارزمشاهیان ناحیه حاصلخیز خوارزم بود که در نقطه جنوبی دریاچه آرال قرار داشت، جایی که آمودریا در یک دلتای رودخانه‌ای کشیده شده بود. علاءالدین محمد بن تکش تقریباً آخرین و مقتدرترین خوارزمشاه بود که رفتار غیر دیپلماتیکش با مغول سقوط خود وی را تسریع کرد و منجر به درهم شکستن سلسله شد. او در اوج قدرتش، که همزمان با مرگ فخر رازی در سال ۶۰۶ ق. / ۱۲۱۰ م. بود، بر یک امپراتوری که از مرز هند تا مرز آناتولی کشیده شده بود، حکمرانی می‌کرد. می‌بایست برای ابن قفطی و منابعش بدیهی باشد که نام فخرالدین را با این پادشاه قدرتمند و در عین حال حزن‌انگیز که یک چنین پایان به‌یادماندنی در جزیره ساحلی کرانه دریای خزر پیدا کرده، مرتبط کنند (Boyle, 1968: 302-362; Juwayni, 1997: 411). با این حال، علاءالدین محمد، قبل از آنکه بتواند قلمرو خود را در این مرزها گسترش دهد، مجبور بود سلسله غوریان را، که مرکز قدرتشان در افغانستان و خراسان شرقی بود، شکست دهد. غوریان با خوارزمشاهیان بر سر سیطره سیاسی بر شرق اسلامی در بیشتر مدت زندگی فخر رازی رقیب هم بودند و به نظر می‌رسد علاوه بر آن، بر سر اینکه کدام یک حامی فخرالدین باشند نیز رقابت می‌کردند.

یک نسل بعدتر، تصویری واضح‌تر و حتی خیلی کامل‌تر از آنچه ابن قفطی در ترجمه درباره زندگی فخر آورده، در *قاموس اطبا و فلاسفه* ابن ابی‌اصیبعه آمده است (ابن ابی‌اصیبعه، ۱۹۶۸: ۳۰۲-۴۱۱). ابن ابی‌اصیبعه نیز همچون اسلاف خود در سوریه به تألیف می‌پردازد و آن را کار دشواری می‌یابد که بتواند روابط و نسبت‌های حمایتی را که فخر رازی برخوردار بود، استخراج کند. او به ما اطلاعاتی درباره خانواده و تعالیم فخر می‌دهد. فخرالدین پسر کوچک خطیب

معروف ری، ضیاء‌الدین ابوالقاسم عمر بن حسین رازی بود (همان). او، در نیشابور، نزد ابوالقاسم انصاری (وفات ۵۱۲ ق. / ۱۱۱۸ م.)، یکی از متکلمان معروف زمان خود، کلام خواند^۱ و مانند غزالی، شاگرد جوینی بود. در طول زندگی وی، انصاری موقعیت‌های آموزشی مختلفی در نیشابور در دست داشت و شاید جانشین غزالی در مدرسه نظامیه آن جا بوده باشد (Frye, 1965, text 2, fos. 29b-30a). پدر فخرالدین کنابی درباره فقه اسلامی، به نام *غایة المرآة*، در دو مجلد نوشته بود که گم شده است و تاریخ فوت وی نیز معلوم نیست (بابانی، ۱۹۵۱: ۵۵).

فخرالدین تا فوت پدر نزد وی تعلیم دید. ابن ابی‌اصیبه اشاره به دو معلمی می‌کند که فخر پس از پدر نزد آنها تحصیلاتش را ادامه داده است: کمال‌الدین سمنانی (د ۵۷۵ ق. / ۱۱۷۹ م) و مجدالدین جیلی. سمنانی استادی در نیشابور بود و شاگرد محمد بن یحیی الجنزی به شمار می‌رفت که او خود نیز از شاگردان غزالی بود. قفطی همچنین به انتقال فخر به نیشابور برای تحصیل اشاره کرده و اضافه می‌کند که وی در آن جا آثار ابن سینا را پیدا کرده است. فخر بعد از تعلیم نزد سمنانی به ری بازگشت (ابن خلکان، ۱۹۶۸: ۲۵۰-۲۴۴).

استاد دوم وی، مجدالدین عبدالرزاق، حتی با مطالعات فلسفی بیش‌تر در ارتباط بود. ابن‌شعار (وفات ۶۴۴ ق. / ۱۲۵۶-۷ م.) نخستین وقایع‌نویس زندگی فخر، که پیش از ابن ابی‌اصیبه نوشته بود، به ما می‌گوید فخرالدین «مطالعات خود در زمینه علوم قدیم را نزد جیلی آموخت، آنگاه خداوند بصیرتی والا به او بخشید و او آغاز به نگارش کتاب‌هایش کرد» (Ibn al-Sha'ar, 1990: vi. 107, 111-112)، گرچه ما هنوز بسیار اندک درباره این فیلسوف و آموخته‌های او می‌دانیم. ظاهراً جیلی استادی در مدرسه مجاهدیه مراغه در آذربایجان بوده است.^۲ او همچنین استاد شهاب‌الدین یحیی سهروردی (وفات ۵۸۷ ق. / ۱۱۹۱ م.)، مؤسس مکتب اشراق هم بود (شهرزوری، ۱۴۱۴: ۶۰۳-۶۱۴). ابن‌شعار و ابن ابی‌اصیبه ما را به این فرض می‌رسانند که فخر به مراغه رفته و جیلی را در آن جا دیده است. با این حال، ابن‌خلکان (وفات ۶۸۱ ق. / ۱۲۸۲ م.)، که پس از این دو به تألیف پرداخته و لذا کسی است که دست‌کم از گزارش ابن

^۱ نخستین بار منبع روبه‌رو به آن اشاره کرده است: (ابن خلکان، ۱۹۶۸: ۲۵۲-۲۵۵).

^۲ تنها کتاب جیلی متن مختصری درباره منطق، کتاب *اللامع فی شکل‌الرابع*، است که در نسخ خطی متون فلسفی و الهیاتی مراغه قرار دارد که احتمالاً در مدرسه مجاهدیه در طول زندگی وی ایجاد شده است (نک: پورجوادی، ۱۳۸۰: ۳۲۵-۳۶۲).

ابی اصیبه آگاهی دارد، توضیح می‌دهد که فخر رازی با مجدالدین جیلی در ری کار می‌کرده و وقتی که جیلی دعوت به تدریس در مراغه شده، همراه وی به آنجا رفته است (Ibn Khallikan, Wafayat al-a'yan: iv. 250.4-6).

به گزارش ابن ابی‌اصیبه، فخر رازی، پس از تحصیل در مراغه، در مدرسه‌ای در مرند (آذربایجان) و همدان حضور داشته است (ابن ابی‌اصیبه، ۱۹۶۸: ۲۳، ۱۹-۲۲) و به طور کلی در شهرهای بسیاری زندگی کرده است و زمانی که بیمار شد، مسیر خود را به خوارزم در پیش گرفته است (همان: ۲۶، ۳۰-۳۱). سفرهای رازی در خوارزم و ماوراءالنهر موضوع مهمی در گزارش تاریخ‌دانان از زندگی اوست. این حقیقت، که ابن ابی‌اصیبه اطلاعی از اقامت موقتی او در ماوراءالنهر ندارد، این را القا می‌کند که اهمیت این دیار اساساً به خاطر کتاب فخر رازی در شرح حال خود است که دربارهٔ جدال با محققان آن‌جا توضیحاتی دارد (Kholeif, 1987: 3-64). نخستین شرح‌حال‌نویسان فخر رازی ماوراءالنهر را تنها یکی از مکان‌های بسیاری می‌انگارند که وی در آن‌جا سکنی گزیده است. ابن‌شعار می‌کوشد این مطالب را به همین منظور تنظیم کند: «پس از تحصیل در مراغه، فخرالدین به خوارزم و ماوراءالنهر سفر می‌کند. سپس وی به خوارزم و سرزمین خراسانیان بازمی‌گردد، به بامیان می‌رسد و آن‌جا در دیار غور است» (Ibn al-Sha'ar, 1990: 107-108). تنها وقایع اندکی از اوایل زندگی فخرالدین قابل تاریخ‌گذاری هستند. از جمله اینکه وی، در مسیر ماوراءالنهر، در سال ۵۸۰ ق. / ۱۱۸۷-۸۸ م. گذاری بر سرخس در خراسان شمالی داشت، در آن‌جا با یکی از محققان آن‌جا دربارهٔ دارو بحث کرد و سپس به نگارش شرحی بر کتاب *القانون فی الطب* بوعلی پرداخت.^۱ در زندگی‌نامهٔ خودنوشت او دربارهٔ بحث با محققان ماوراءالنهر تنها یک تاریخ آمده و آن سال مقارنهٔ نجومی عظیم در سال ۵۸۲ ق. / ۱۱۸۶ م. است؛ زمانی که فخرالدین جدالی با شرف‌الدین مسعودی، فیلسوف و ستاره‌شناس داشته است (Weltecke, 2003: 179-212; Shahade, 2005: 153-158).

^۱ به گزارش ابن‌قفطی در *تاریخ الحکما*، ص ۱۱۷، زمانی که فخرالدین در مسیر خود به سمت ماوراءالنهر از سرخس عبور می‌کرد تا به بنو معزا در بخارا برسد، ابن‌عبدالکریم سرخسی او را تکریم و احترام کرد. فخر رازی از بنو معزا تقاضایی در مورد امری مهم داشت اما چیزی عایدش نشد. به هر حال این احتمالاً نتیجه‌ای باشد که ابن‌قفطی از این واقعه گرفته است که در تاریخچه‌اش به درخواست ناموفق فخر از بنو معزا اشاره می‌کند. بخش اول تفسیر ناتمام فخر رازی بر قانون در نسخه عبری-عربی پاریس نگهداری می‌شود.

در میان تاریخ‌دانان نخستین، ابن خلکان جدی‌ترین تلاش را کرده است تا یک گاهشماری برای رخدادهای زندگی فخر فراهم آورد. به نظر او، فخرالدین به خوارزم و ماوراءالنهر سفر کرده و با علمای آن شهرها درباره تعالیم و عقاید دینی به بحث نشسته است. به دلیل همین مشاجرات نیز فخرالدین ابتدا از خوارزم و سپس از ماوراءالنهر رانده شد؛ به ری بازگشت و در آن جا دو پسرش را به ازدواج دو دختر یک طبیب ثروتمند، اما علیل، درآورد. بدین سان رازی ثروت خود را از مرگ کس دیگری به ارث برد (ابن خلکان، ۱۹۶۸: ۷-۱۴، ۵۰). این ماجرا، که از ارزش روایی بالایی برخوردار است، با این گزاره ابن قفطی، که او در هرات صاحب فرزند شد، مطابقت ندارد و مجموع اظهارات خود فخر رازی درباره فرزندانش که در تفسیر کبیر آمده و نیز وصیتش در پایان زندگی، این مطلب (روایت ابن قفطی) را تأیید می‌کند. محققان بعدی نیز درباره اینکه آیا اساساً به ارث بردن ثروت از یک چنین راه غیر متعارفی ممکن است، بحث کرده‌اند. فخر رازی در یادداشت‌های آخر بر تفسیر سوره یازدهم، که تاریخش در رجب سال ۶۰۱ است، بر مرگ پسرش محمد، که در عنفوان جوانی درگذشته بود، به سوگواری می‌پردازد.^۱ او آخرین پسر فخر الدین بود که کتاب *الاربعین فی اصول الدین* را به خاطر آموزش او نگاشته بود.^۲ به گفته ابن ابی‌اصیبعه، فخرالدین، هنگام مرگ دو پسر خود، ضیاءالدین و شمس‌الدین و حداقل یک دختر خود را بدرود گفت که همه آنها پس از وی در هرات به زندگی خود ادامه دادند و یکی از پسران فخر رازی در زمان فوت وی هنوز مشغول تحصیل بود.^۳ (ابن ابی‌اصیبعه، ۱۹۶۸، ج ۲: ۲۶-۲۸). به گزارش ابوشامه (وفات ۶۶۵ ق. / ۱۲۶۷ م.)، که احتمالاً قبل از ابن ابی‌اصیبعه به دو پسرش اشاره کرده بود، بزرگ‌ترین پسر فخر در سپاه علاءالدین محمد خوارزمشاه خدمت می‌کرد (ابوشامه، ۱۳۶۶ ه. ق: ۶۷). از آن جا که او در سال ۵۹۶ ق. / ۱۲۰۰ م. به قدرت رسید، این جریان به احتمال زیاد به دوره دوم تماس فخر با خانواده خوارزمشاه، پس

۱. اشاراتی به مرگ محمد در نسخه چاپی تفسیر کبیر، در پایان سوره دهم و سوره دوازدهم وجود دارد (رک: فخر رازی، ۱۳۸۴ ه. ق، ج ۱۷: ۱۷۶ و ج ۱۸: ۲۲۹).

۲. فخرالدین رازی در *اربعین* چنین می‌نویسد: «تصمیم گرفتم این کتاب را برای بزرگ‌ترین پسر، محمد، بنویسم که عزیزترین من است، انشاءالله خداوند او را به اسرار آنچه از طریق فلسفه و سایر امور [...] دانسته می‌شود، رهنمون سازد (فخر رازی، *الاربعین فی اصول الدین*، ۳-۵).

۳. به گواهی وی، «فخرالدین تدارکاتی برای تحصیل پسرش ابوبکر می‌سازد، که علایمی از نبوغ و ذکاوت بروز می‌دهد». به نظر می‌رسد که برادر یا پسر کوچک‌ترش شمس‌الدین باشد که به گفته ابن ابی‌اصیبعه، فخر او را به داشتن نبوغ توصیف می‌کند (ابن ابی‌اصیبعه، همان، ۲۶-۲۸).

از سال ۶۰۵ ق. / ۱۲۰۸ م. برمی‌گردد، که ذیلاً بیشتر بدان خواهیم پرداخت. مراد ابوشامه باید بزرگ‌ترین پسر زنده فخر، ضیاء‌الدین، باشد که شباهتی به پسر کوچک‌تر فخر نداشت و دانشمند نبود.

روایت ابن خلکان درباره اینک فخر رازی آشکارا ماترک یک مرد ثروتمندی را غصب کرده، خیلی با منابع دیگر جور در نمی‌آید و ممکن است چیزی بیش از یک قصه بدخواهانه نباشد که در پی آن است بگوید او ثروت فراوانی در اواخر زندگی اش داشته است. اگر فخرالدین واقعاً در طول این سال‌ها در ری بوده، حقیقتی در میان است که نه هیچ یک از مورخان نخست و نه خود فخرالدین بدان اشاره‌ای نکرده‌اند؛ او احتمالاً بسیار جوان‌تر از آن بوده که فرزندان او در سن ازدواج باشند^۱ (Jomier, 1980: 96). ممکن است شایعه‌ای درباره این نوع از استفاده جدید از قانون ارث در میان مردم ری یا هر جای دیگری پیچیده باشد و چون متناسب با تصویری بوده است که برخی از معاصران فخر درباره شخصیت او شکل داده بودند، به سادگی آن را با فخرالدین ارتباط داده باشند.

در طول این سال‌ها، فخر همچنان کتاب‌هایی را منتشر می‌کرد. در زندگی‌نامه‌ای که خود نگاشته است، به بحث‌هایی که با علمای ماوراءالنهر داشته است، می‌پردازد و مباحث می‌کند که ابن‌غیلان بلخی^۲ یکی از علمایی که بسیار والاتر از او بود، به مطالعه سه کتاب فخر رازی با شاگردانش می‌پرداخت: *المباحث المشرقیه، الملخص فی الحکمة و المنطق، و تفسیر فخر بر الاشارات و التنبیهات ابن سینا* (Shihadeh, 170f). تا به اینجا، صفر ۵۹۷ ق. / دسامبر ۱۲۰۰ م. آخرین تاریخ ممکن برای اقامت موقتی فخر در خوارزم، است (Kraus, 1937: 187-214). خواهیم دید او احتمالاً پنج الی ده سال زودتر آن جا را ترک کرده است. تنها یکی از این سه کتاب ممکن است به‌طور صحیح تاریخ‌گذاری شده باشد: بر اساس یک یادداشت در یکی از نسخ آن، ملخص در شوال ۵۷۹ ق. / ژانویه ۱۱۷۴ م. تکمیل شده بود.

^۱. فخر را در سال‌های ۵۸۵-۵۹۰ ق. / ۱۱۸۹-۱۱۹۴ م.، وقتی خودش ۴۲-۴۷ ساله بوده، برای دو پسر خود همسر انتخاب کرد (Jomier, 269).

^۲. درباره ابن‌غیلان دمشقی به منابع زیر مراجعه فرمایید:

مقدمه فرانسوی میشوت بر *حدوث العالم ابن‌غیلان*؛ Jean R. Michot, 1993: 287- Shihadeh, 1377: 151-3

تاریخ [نگارش] یک کتاب دیگر می‌بایست در این دوره باشد: موفق‌ترین رساله فخر در زمینه کلام، یعنی *محصل افکار المتقدمین و المتأخرین من العلماء و الحكماء*. به نظر جوزف فان اس، این رساله یکی از اولین کارهای فخر رازی است. با این حال، به گفته یک تصحیح انتقادی اخیر، [او] در این رساله به تفسیر *اشارات و نهایی العقول* فخر رازی اشاره شده است (van Ess, 1966: 61, 147f). همچنین از آن جا که کتاب به غیلان بلخی به عنوان یک شخص زنده بازمی‌گردد، نمی‌تواند متعلق به دوره آخر [حیات] فخرالدین، آن گونه که نظر پل کراوس است، باشد (Kraus: 193f). مادامی که نمی‌دانیم ابن غیلان چه زمانی درگذشته است، این حقیقت، که وی در سال ۵۲۳ ق. / ۱۱۲۹ م. در سلک طلبه‌ای وارد مدرسه نظامیه مرو شد، به این معناست که وقتی فخر رازی او را حدود سال ۵۸۰ ق. / ۱۱۸۴-۸۵ م. ملاقات کرده است، ابن غیلان کاملاً مسن بوده و به سختی عمرش به قرن هفتم رسیده است. نظر فان اس و کراوس در مورد تاریخ-هابشان بیشتر به خاطر اختلاف‌های نظری بسیار میان *محصل* و سایر کارهای رازی است. با این حال، این تفاوت‌های گیج‌کننده اغلب ممکن است به خاطر ذات آن تألیف به مثابه روایت باشد و اینکه نگارش این کتاب در طول اقامت رازی در خوارزم و ماوراءالنهر و یا به احتمال زیاد اندکی پس از آن انجام شده است (Gimaret, 1980: 137).

منابع اولیه درباره زندگی فخر، نه به این مطلب می‌پردازند که انگیزه وی برای رفتن به خوارزم و ماوراءالنهر جدال با معتزله یا کرامیه بوده، و نه به این اشاره می‌کنند که اهمیت این گروه‌ها در آن جا منجر به دفع و اخراج وی شده است. این مطلب به موضوع محبوبی در گزارش‌های بعدی تبدیل شد.^۱ شانزده جدالی که فخر در زندگی نامه خودنوشتش درباره این دوره گزارش کرده، اجازه آن نتیجه‌گیری را نمی‌دهد. موضوعات مورد بحث اغلب نکاتی از اختلاف میان اشاعره و معتزله و سؤالات مورد مشاجره میان علمای فلسفه آموخته هستند. در میان آن شانزده مسئله، یکی فقط مربوط به امکان رؤیت خدا در آخرت است (مسئله دوم) و مسئله دیگر درباره ماهیت کلام الهی (مسئله چهاردهم) را می‌توان جدالی با معتزله دانست.

^۱ این به *طبقات* تاج‌الدین سبکی بازمی‌گردد (سبکی، ج ۷: ۸۶). نه اثر معاصر وی، *وفیات* صفدی و نه کتاب *تاریخ اسلام* استادش ذهبی اشاره‌ای به معتزله در این زمینه ندارند و فقط عبارات ابن خلکان را تکرار می‌کنند (ذهبی، ۱۹۸۷: ۲۱۴، ۲۲۲-۲۲۰). *المناظرات* فخرالدین به‌طور روایی در متنی از قزوینی (وفات ۱۲۸۲/۶۸۲) معروف شد (Qazwini, 1848: 252-253).

۲. آثار پخته فخرالدین و درگذشت او

با آغاز سال ۵۹۵ ق. / ۱۱۹۹ م.، درباره مکان تقریبی فخرالدین و شرایط زندگی [او] اطلاعات بسیار فراوان تری داریم. خوشبختانه، فخر رازی تاریخ تکمیل بخش‌های مجزای تفسیر کبیر و مهم‌ترین کتاب کلامی خود، *المطالب العالیه*، را نوشته بود. این صفحات پایانی که گاه به اینکه متن‌ها کجا کامل می‌شوند هم اشاره می‌کنند. افزون بر آن، ابن اثیر به موارد اندکی از وقایع سیاسی در امپراتوری غوریان اشاره می‌کند که فخر در آنها نقش داشته است. میشل لاگارد، جک ژومیر و ریچارد گارملیچ شواهد موجود در تفسیر کبیر را گردآورده‌اند (Lagarde, 1996: 99-152; Gramlich, 1979: 56-57). این اثر با سوره‌های کوچک آغاز می‌شود، اما چندان تاریخ‌گذاری نشده است. اولین ارجاع دارای تاریخ در تفسیر سوره سوم آمده که در اول ربیع الثانی ۵۹۵ ق. / ۳۱ ژانویه ۱۱۹۹ م. به پایان رسیده است. سوره چهارم سه ماه بعد به پایان رسیده و به شهر کوچکی اشاره کرده که به صورت <رصف> نوشته شده و در حاشیه خراسان است (فخررازی، ۱۳۸۴ ق.: ج ۹، ۱۵۷، ۱۱، ۱۲۲؛ ۱۹۸۱: ۹۶؛ Jomier, 1977: 255, & Id. 1981: 96). در پی آن، وقفه پنج‌ساله‌ای افتاد؛ فخر نگارش اثر را حدود سال ۶۰۱ ق. / ۱۲۰۴ م. از تفسیر سوره پنجم از سرمی‌گیرد و در میانه آن از دوری از خانه به شکوه برمی‌خیزد. این دومین دوره از اثر تاریخ‌گذاری شده تفسیر کبیر تا سوره هجدهم ادامه می‌یابد که در ذی‌الحجه ۶۰۳ ق. / جولای ۱۲۰۷ م. به پایان رسیده است. در اینجا، فخرالدین به بغلان در شمال افغانستان، غزنه و در یادداشتی از آخر این دوره به هرات، به عنوان جاهایی که او در آنها کار کرده است، اشاره می‌کند.^۱ نه هیچ تاریخی و نه ارجاعی در تفسیر بر دو سوره نخست، سوره‌های نوزدهم تا سی و ششم، سوری که در ادامه سوره چهل و هشتم می‌آیند، وجود ندارد. بنابر تحلیل لاگارد، بقیه [سوره‌ها] بخش‌هایی هستند که آخر از همه کامل شده‌اند (Lagarde, 1996, Index du Grand Commentaire: 51-5). بنابر این کار بر تفسیر کبیر نه بر مبنای نظم و توالی سوره‌ها پیش می‌رفت و نه مشخص است که فخرالدین آن را تمام کرده باشد (ابن خلکان، ۱۹۹۶: ۲۵۹-۲۶۳؛ ۲۷۲-۲۷۷).

^۱. بغلان (به اشتباه نوشته شده) در تفسیر کبیر فخر رازی اشاره شده است: (ج ۱۵، ۲۱۴؛ ج ۱۹، ۱۵۰) و غزنه، از سال ۶۰۱ تا ۶۰۲ (ج ۲۱، ۷۲) و این به نظر معنی‌دار می‌رسد.

المطالب‌العالية درست پس از دومین دوره کار تاریخ‌مند بر روی تفسیر تألیف شد. بیش از نه بخش از این کتاب دارای تاریخ اتمام است.^۱ نخستین بخش در ذی‌القعدة ۶۰۳ ق. / ژوئن ۱۲۰۷ م. کامل شده بود. بیش از پانزده ماه وقت گرفت تا فخر رازی بخش دوم را در ربیع‌الاول ۶۰۵ ق. / نوامبر ۱۲۰۸ م. تمام کند. سرزمین‌های شرقی مسلمان و به‌طور جزئی، هرات از دوره دشواری در خلال سال‌های ۶۰۳ و ۶۰۵ ق. / ۱۲۰۶-۱۲۰۸ م. رنج می‌برد. ممکن است فخر رازی در همان زمان بر تفسیر دو سوره نخست قرآن کار کرده باشد. از بخش دو به بعد، کار بر *مطالب‌العالية* خیلی سریع پیش رفت. بخش‌های دوم تا هفتم در طی چهار ماه پاییز و زمستان ۶۰۵ ق. / ۱۲۰۸-۱۲۰۹ م. تمام شدند. بخش نهم و آخر شامل یادداشتی مبنی بر نتیجه است که تاریخ آن روزهای آخر محرم ۶۰۶ ق. / جولای ۱۲۰۹ م. است؛ همان روزهایی که فخرالدین در حالی که به‌خاطر ابتلا به بیماری لاعلاجی در بستر خفته بود، وصیت‌نامه خود را املا می‌کرد. تنها دو تا از هشت تاریخ در این کتاب به یک مکان اشاره می‌کنند: تکمیل بخش دوم و سوم در *جرجانیات خوارزم* در خانه‌ای که فخر صاحبش بود، اتفاق افتاد. این به گرگانج، پایتخت خوارزم، بازمی‌گردد. اگر این دو یادداشت صحیح باشند، باید فرض بگیریم درست بعد از آنکه خوارزمشاه هرات را در اوایل سال ۶۰۵ ق. / تابستان ۱۲۰۸ م. تصرف کرد، فخرالدین وی را تا خوارزم همراهی کرد تا به هرات بازگردد و آن‌جا زندگی را بدرود گوید (Jomier, 1977: 262).

همه وقایع نویسان اولیه زندگی فخر رازی اشاره به حرکت او به سمت خراسان یا غور کرده‌اند. ابن‌شعار انگیزه این حرکت را روشن می‌کند. او می‌نویسد که فخرالدین پس از خوارزم و ماوراءالنهر، در بامیان [و] در ولایت غور مستقر شد. «حاکم آن‌جا بهاء‌الدین سام بود و فخرالدین سال‌های بسیاری را نزد وی ماند و از طریق وی ثروت بسیاری حاصل کرد» (Ibn al-Sha'ar, 1990: VI/108). بهاء‌الدین سام (وفات ۶۰۲ ق. / ۱۲۰۶ م.) عضوی از شاخه کوچک خاندان غوری بود که در بامیان مستقر شده بودند. دو شاخه دیگر غوریان، یعنی دو پسرعمو، غیاث‌الدین محمد (وفات ۵۹۹ ق. / ۱۲۰۳ م.) که بیشتر در فیروزکوه (شهر جدید جام در مرکز افغانستان) مستقر بود و معزالدین محمد (وفات ۶۰۲ ق. / ۱۲۰۶ م.) که محل استقرارش در

۱. جای این تاریخ‌ها ممکن است به آسانی در پایان نه بخش کتاب *المطالب‌العالية* فخرالدین باشد. بخش سوم که در نسخه تصحیح‌شده هیچ صفحه پایانی ندارد اما در نسخه کتابخانه چستر بیتهی شهر دوبلین، تاریخ اتمام بخش سوم در ششم ربیع‌الثانی ۶۰۵ هجری است.

غزنه بود، بسیار قدرتمندتر از او بودند. دو برادر غیاث‌الدین و معزالدین در سال ۵۵۸ ق. ۱۱۶۳م. به قدرت رسیدند و چیزی را که ابتدا قلمرو محلی‌شان در محدوده دامنه‌های شمالی هندوکش بود به سلطنتی گسترش دادند که از دهلی در هند تا نیشابور در خراسان کشیده شده بود (Boyle, 1996: 298f).

به گفته ابن خلکان، این معزالدین محمد بسیار قدرتمندتر بود که در اصل فخرالدین را به امپراتوری غوریان جذب کرد. او این رابطه را در قالب عبارات یک معامله تجاری توصیف می‌کند:

«فخرالدین معامله‌ای با معزالدین محمد، حاکم غزنه، داشت، که مقداری پول به دست می‌آورد. فخرالدین مسیر خود را به سوی او کج کرد تا حق خود را به‌طور کامل از وی بازستاند و معزالدین در احترام به او فراتر رفته و هبه بسیار به او ارزانی داشت. فخرالدین ثروت بسیار از او به دست آورد و سپس به خراسان بازگشت.» (ابن خلکان، ۱۹۶۸: ج ۴، ۲۵۰)

[مقصود از] خراسان احتمالاً به هرات بازمی‌گردد، جایی که فخرالدین تحت حمایت معزالدین برادر غیاث‌الدین زندگی می‌کرد. ذات داد و ستد فخرالدین با معزالدین نه چندان واضح رها شده است. ممکن است کتابی باشد که حاکم وی را مأمور [به نگارش] آن کرده بود، یا شاید هم مأموریت اعزام به هند باشد که برخی زندگی‌نامه‌نویسان به آن اشاره کرده‌اند.^۱ فخر در آغاز زندگی‌نامه خودنوشتش درباره اقامت در ماوراءالنهر به این دوره از زندگی‌اش ارجاع می‌دهد: «زمانی که وارد ماوراءالنهر شدم ابتدا به بخارا و سپس به سمرقند رسیدم. پس از این مکان‌ها به سمت خجند و سپس به شهری که آن را بناکت می‌نامیدند و بعد به غزنه و هند حرکت کردم.» (فخر رازی، نک در: ۳-۴؛ Kraus, 1937, 192) خجند (یا خجنت، امروز در بخشی از دره فرغانه) و بناکت (امروزه نزدیک تاشکند در ازبکستان) هر دو در ماوراءالنهر، شمال بخارا، هستند. ما برآنیم که فخرالدین، پس از آن، آن‌جا را به مقصد افغانستان و شاید هند ترک کرده و از آن‌جا به هرات رفته و تا حدود سال ۵۹۵ ق. / ۱۱۹۹م. - ۵۹۵ ق. / ۱۱۹۹م. آن‌جا مانده است. با این حال، سفرها و اقامت‌های او ممکن است به آن شفافیتی که الفاظ به ذهن می‌آورند، نباشند. منابعی که در تفسیر کبیر آشکار می‌شوند هم به جاهای دیگری اشاره می‌کنند.

^۱. صفدی در الوافی بالوفویات می‌گوید: خوارزمشاه علاء‌الدین محمد او را به مأموریتی در هند فرستاد (صفدی: ۲۴۹/۴).

در طی همه این سال‌ها، غوریان بر سر تصرف ایالت ثروتمند خراسان، در جنگی آشکار با خوارزمشاهیان بودند. کشمکش بین آنها بر سر منفعت از سال ۵۷۱ ق. / ۱۱۷۵ م.، یعنی زمانی شروع شد که غیاث‌الدین کنترل هرات را در دست گرفت و تقریباً در طول همه روزگار جوانی فخرالدین به درازا انجامید. خاندان قراختایی، سلسله ترک نامسلمان که تحت تأثیر فرهنگ چینی شده بودند، نیز در این جدال نقش داشتند. مرکز قدرت آنها در ماوراءالنهر علیا، در شهرهایی مانند خجند و بناکت، که فخرالدین آنها را دیده بود، قرار داشت. در عین حال، قراختاییان بر سراسر بخارا و سمرقند هم حکمرانی می‌کردند و حتی پایگاهی در جنوب رود جیحون در ماوراءالنهر اطراف ترمذ، واقع در شمال افغانستان، داشتند که در قلمرو تحت تسلط غوریان قرار داشت (Biran, 2005: 60-86).

پس از آنکه سلجوقیان در دهه ۵۸۰ ق. / ۱۱۸۰ م. از نقشه سیاسی محو شدند، غوریان بر خراسان شرقی و پایتختش، که هرات بود، حکمرانی می‌کردند و خوارزمشاهیان خراسان مرکزی و شمالی را در دست داشتند. تکش خوارزمشاه (حکومت ۵۶۷-۵۹۶ ق. / ۱۲۰۰ م) بزرگ‌ترین پسرش نصیرالدین ملکشاه (وفات ۵۹۳ ق. / ۹۷-۱۱۹۶ م.) را به‌عنوان حاکم خراسان منصوب کرد. جنگ با غوریان در سال ۵۹۰ ق. / ۱۱۹۴ م.، زمانی که غیاث‌الدین غوری به قلمرو خوارزمشاهیان حمله کرد، آغاز شد. در زمان مرگ تکش (۵۹۶ ق. / ۱۲۰۰ م.) غوریان موفق شدند کنترل تقریباً تمام خراسان را به دست آورند. به‌هرحال، پسر و جانشین تکش و علاءالدین محمد (۵۹۶-۶۱۷ ق. / ۱۲۰۰-۱۲۲۰ م.) موفق شد بخت و اقبال خوارزمشاهیان را بگرداند: پس از مرگ غیاث‌الدین (۵۹۹ ق. / ۱۲۰۲ م.) او هرات را برای دو ماه بین رجب تا شعبان ۶۰۰ ق. / بهار ۱۲۰۴ محاصره کرد. محاصره ناموفق بود و علاءالدین محمد به سرزمین خود بازگشت. در ضمن، معزالدین غوری، که به هند لشکرکشی کرده بود، خود را آماده کرد تا علاءالدین محمد و ارتش او را تعقیب کند. او، در رمضان ۶۰۰ ق. / می ۱۲۰۴، به قلمرو ارتش او هجوم برد و او را وادار به عقب‌نشینی به خوارزم کرد. علاءالدین محمد اتحادی با قراختاییان ساخت و در یک نبرد سهمگین در اندخوی نزدیک جیحون، در صفر ۶۰۱ ق. / سپتامبر ۱۲۰۴، ارتش غوریان را تارومار کرد و تقریباً خودش معزالدین را دستگیر کرد. در سرزمین‌های سابقشان در خراسان تنها هرات برای غویان باقی ماند (Ibn al-Athir, 1851: xii/121-124).

در تفسیر کبیر فخرالدین در تفسیر سوره پنجم، اشاره می‌کند که به‌خاطر پیروزی کفار بر ارتش مسلمین غمگین و دلواپس است. این را می‌بایست راجع به نبرد اندخوی و شکست

مصیبت‌بار معزالدین باشد. فخرالدین به فغان از این است که، دور از کتابخانه‌اش، با تعداد کمی کتاب در دسترس به تالیف می‌پردازد (Jomier, 1980: 96, 98). او در طی این سال‌ها بین ۵۹۵ ق. / ۱۱۹۹ م. تا ۶۰۵ ق. / ۱۲۰۸ م. یا حتی زودتر، به عالی‌ترین فرمانروای غوریان بسیار نزدیک بود که وی را عزیز می‌داشت و به او مال و ثروت می‌بخشید. گفته‌اند غیاث‌الدین برای فخر مدرسه‌ای در هرات نزدیک مسجد اصلی بنا کرد (Ibn al-Athir, 1851: xii. 99.15)^۱ پس از مرگ غیاث‌الدین، جانشینان وی همچنان فخرالدین را عزیز می‌داشتند. یکی از آنها آخرین حاکم غوری هرات، عزالدین بن خرمیل که در آخر سال ۶۰۲ ق. / تابستان ۱۲۰۶ به نفع خوارزمشاهیان تسلیم شد.^۲ او نیروی نظامی خوارزمشاهیان را به شهر دعوت کرد و وقتی خوارزمشاه وارد هرات شد، به او وعده تسلیم داد. با این حال پادشاه درگیر جای دیگری بود و نمی‌توانست تصرف جدیدش را حفظ کند. ابتدا در جمادی‌الاول ۶۰۳ ق. / دسامبر ۱۲۰۶ م. سری به هرات زد؛ اما مجبور بود اندکی بعد آن‌جا را ترک کند و لشکر خود را، که از سوی قراختاییان متحمل به عقب‌نشینی موقت شده بود، دوباره به دست آورد. در این ضمن، قوای ضدخوارزمشاهیان در هرات مدتی کنترل شهر را به دست آوردند و ابن خرمیل را بیرون کردند. در دوره‌ای بیش از دو سال، هرات گرفتار عدم ثبات سیاسی و آشفتگی درونی بود تا اینکه در اوایل سال ۶۰۵ ق. / تابستان ۱۲۰۸ خوارزمشاه به هرات آمد و آن را به تصرف درآورد (Ibn al-Athir, xii. 149-152؛ جوینی، ۶۲/۲-۶۹).

وقتی علاءالدین محمد سرانجام بر هرات چیره شد، سرنوشت فخرالدین تغییری نیافت. ابن قفطی نخستین کسی است که رابطه پرسود فخر با علاءالدین محمد را ثبت کرده است. گزارش ابن ابی‌اصیبعه این تصور را می‌دهد که موقعیت شخصی والای فخرالدین تحت حکومت غوریان بهتر هم شد. به گفته او، فخرالدین صاحب منصبی دولتی شد که موقوفات دینی و مدارس نه تنها در هرات بلکه در «تمام قلمرو سلطان که شامل شهرهای بسیاری می‌شد»، به او سپرده شده بود (August, 1884). خوارزمشاه قلعه غوریان در هرات را به فخرالدین

^۱ به گفته ابن‌شعار: «چندین مدرسه برای فخرالدین ساخته شد». غیاث‌الدین البته همچنین کسی بود که مسجد جامع بزرگ و شگفت‌انگیز هرات را ساخت. کار بر آن از سال ۵۹۷/۱۲۰۰ شروع شد، پس از آنکه مسجد قبلی سوخت (ابن‌الساعی، ۱۹۳۴: بخش ۹، ۳۰۷).

^۲ عزالدین حسین بن خرمیل که از سال ۶۰۱ ق. / ۱۲۰۴ م رییس تشریفات دربار امپراتوری غوریان بود و از سال ۶۰۲ ق. / ۱۲۰۶ م. حاکم هرات شد.

داد تا در آن جا اقامت کند و خانواده‌اش هم پس از مرگ او همچنان در همان جا زندگی می‌کردند (ابن ابی‌اصیبعه، ۱۹۶۸: ۲۶/۲). دختر فخر با وزیر خوارزمشاه، که موفق شد در حکومت مغول نیز در جایگاه مقتدری بماند، ازدواج کرد. وقتی پسر چنگیز خان، تولوی، هرات را در سال ۶۱۸ ق. / ۱۲۲۱ م. تسخیر کرد، وزیر یک امان‌نامه برای خانواده فخرالدین ترتیب داد تا در خانه‌شان، که قلعه سابق غوریان بود، بمانند. وقتی این خبر پیچید، مردم گرد آمدند تا آنها نیز از امان برخوردار شوند. اما زمانی که مغولان وارد شهر شده و وضعیت را دیدند، دو پسر و دختر فخرالدین را سوا کرده و بقیه مردم را کشتند. خانواده فخرالدین به خاطر ترس از تلافی به سمرقند که چنگیز خان در آن اقامت داشت، نقل مکان کردند تا از حفاظت وزیر سابق بهره‌مند شوند (همان: ۲۶، ۱۲-۲۹).

فخرالدین خود، در روز عید فطر سال ۶۰۶ مصادف با ۲۹ مارس ۱۲۱۰، در هرات وفات یافت، یا به احتمال کمتر در ماه ذی‌الحجه ۶۰۶ ق. / می ۱۲۱۰.^۱ در نوشته‌های غربی، تاریخ مرگ فخرالدین اغلب سال ۱۲۰۹ م. به نظر می‌رسد. اما این اشتباه است، زیرا هر دو تاریخ گزارش شده درباره فوت فخرالدین مطابق با سال ۱۲۱۰ می‌باشد. اشتباه به احتمال زیاد به خاطر تفسیر نادرست از متن ابی‌اصیبعه رخ داده است.^۲ فخرالدین چند ماه قبل‌تر به بیماری مبتلا شد و در حالی که می‌دانست مرگش نزدیک است، وصیت‌نامه خود را در ۲۱ محرم ۶۰۶ ق. / ۲۶ جولای ۱۲۰۹ م. به یکی از مریدان خود املا کرد (ابن ابی‌اصیبعه، ۲۷/۲). وصیت‌نامه از خوارزمشاه علاءالدین محمد به‌عنوان «نماینده خدا بر زمین» و «سلطان والا» یاد می‌کند. فخرالدین بیان می‌کند که آرزویش آن است که این رابطه نزدیک با خانواده‌اش پس از مرگ او نیز ادامه یابد (ابن ابی‌اصیبعه، ۲۸/۲: ۹-۱۰). یک قرن بعدتر، ابن تیمیّه (وفات ۷۲۸ ق. / ۱۳۲۸ م.) درباره رابطه آنها چنین می‌نویسد: «رازی ارتباط برادرانه‌ای با علاءالدین محمد

^۱ در بین مورخان نخستین، منذری در کتاب *التکمله لوفیات النقلة* بر آن است که عید فطر تاریخ [درست] است ولی ابن قفطی در *تاریخ الحکما* تاریخ این رویداد را در ماه ذی‌الحجه می‌داند. دومی احتمالاً به‌علت آشفتگی دو عید اصلی اسلامی دچار اشتباه شده است. ابن ابی‌اصیبعه و ابن خلکان هر دو، با آنکه از متن قفطی مطلع بودند، از منذری تبعیت کرده‌اند.

^۲ کارل بروکلمان در کتاب تأثیرگذارش، *تاریخ ادبیات عربی (Geschichte der arabischen Litteratur)*، تاریخ ۶۰۶ ق. / ۱۲۰۹ م. را برمی‌گزیند (Weimar: E. Felber, 2 vols., 1898-1902) که اشتباه نیست زیرا نشان می‌دهد که فخرالدین در سال ۶۰۶ یا ۱۲۰۹ م فوت کرده است. آنهایی که این تاریخ را بی‌دقت از بروکلمان کپی کردند، دچار اشتباه شده‌اند.

داشت، به حدی که فرزندان را به او سپرد و کتابی برای وی نوشت که نامش *الرساله العالیه فی الخیارات السماویه* است» (ابن تیمیه، ۱۹۶۶: ۵/۱-۱۷۲). در میان زندگی نامه‌نویسان اولیه فخرالدین، عده‌ای از پژوهشگرانی که نظر متفاوتی داشتند، چنین گزارش می‌دهند که مرگ او موجب جشن و سرور کزامیه هرات شد و لذا مردم معتقد بودند که در واقع آنها فخر را مسموم کرده‌اند. این تاریخ نگاران سنتی همچنین می‌انگارند که فخرالدین پس از مرگ، هشتاد هزار دینار، به پول امروز میلیون‌ها و افزون بر آن، تعداد زیادی ردای گران قیمت و همچنین ثروت منقول و غیرمنقول [فراوان] از خود به جا گذاشت (سبط ابن الجوزی، *مرآت الزمان*: ۵۴۲/۱، ۱۲؛ ابوشامه، *الذیل علی الروضتین*، ۶۸۰۴ و ۶۸۰۱۰).

۳. حامیان فخرالدین

منابع اولیه درباره زندگی فخرالدین این مطلب را روشن می‌کنند که او در طول زندگی اش هم از طرف خوارزمشاه و هم از سوی خاندان غوری بسیار حمایت شده بود؛ شگفت‌انگیز آن است که این دو سلسله هم آشکارا با یکدیگر خصومت داشتند. اما آیا رابطه نزدیک فخرالدین با خوارزمشاه تنها پس از آن آغاز شد که هرات را در سال ۶۰۵ ق. / ۱۲۰۸ م. فتح کردند یا اینکه از قبل، وقتی که فخرالدین به قلمرو خوارزمشاه در خوارزم، ماوراءالنهر و خراسان سفر می‌کرد، وجود داشت؟ گذشته از همه اینها، ابن قفطی می‌نویسد که خوارزمشاه بود که اولین بار فخرالدین را ثروتمند کرد. حال آنکه روایت متداول شرح حال او، هیچ شاهد آشکاری از حمایت خوارزمشاه قبل از ۶۰۵ ق. / ۱۲۰۸ م. ارائه نمی‌کند؛ فخرالدین شعری تعلیمی در فارسی سرود آن را به نصیرالدین ملکشاه، ولیعهد خوارزمشاه، که از ۵۸۳ ق. / ۱۱۸۷ م. حاکم نیشابور بود و در سال ۵۸۹ ق. / ۱۱۹۳ م. به مرو نقل مکان کرد، تقدیم نمود.^۱ نصیرالدین بزرگ‌ترین پسر تکش بود و قبل از پدر خود در سال ۵۹۳ ق. / ۱۱۹۶-۹۷ درگذشت و منجر به آن شد که پسر دوم، محمد جانشین تکش شود.

دو کار دیگر می‌بایست مرتبط با دوره نخست حمایت خوارزمشاه از فخرالدین باشد. ابتدا، کتاب تاریخی فارسی *حدائق الانوار فی حقائق الاسرار* که فصل نهم و آخرش، تاریخی درباره

۱. شعر شامل چهار بخش است: منطق، علوم طبیعی، متافیزیک و مدح سلطان. در آغاز بخش آخر، به ناصرالدین ملکشاه بن تکش اشاره شده است. نصرالله پورجوادی به تصحیح انتقادی شعر در کتاب دو مجدد پرداخته است (پورجوادی، ۱۳۸۱: ۵۶۴-۵۶۰).

تکش خوارزمشاه است (Rosenthal, 1968: 39f., 540f). کار دوم نیز کتاب فارسی *الاختیارات العلائیه* است. ابن تیمیه ادعا کرده که آن برای علاءالدین محمد نوشته شده است. این از نام خود کتاب هم پیدا است. با این حال، کتاب حاوی تقدیمی به تکش است، نه تقدیم به پسر او، علاءالدین محمد. در واقع، لقب علاءالدین در این خانواده عنوان مهمی بوده است. تکش وقتی در سال ۵۶۷ ق. / ۱۱۷۲ م. به قدرت رسید، آن را پذیرفت و پسرش محمد نیز پس از مرگ تکش در سال ۵۹۶ ق. / ۱۲۰۰ م. چنین کرد (Ibn al-Athir, xi. 247.12). محمد، پیش از رسیدن به خوارزمشاهی، قطب‌الدین شناخته می‌شد. بنابراین، مراد از علاءالدین در عنوان *الاختیارات العلائیه*، تکش بود، نه پسرش محمد. با این حال کتاب دیگر احتمالاً مرتبط با اثری بسیار بزرگ‌تر از *الاختیارات* باشد. نظر به آنکه همه بخش‌های *المطالب العالیه* در سلطنت علاءالدین محمد تمام شده است، در واقع ممکن است کسی چنین خیال کرده باشد که این عنوان اشاره به اوست. قطعاً فخرالدین آن را به‌طور بارز به علاءالدین محمد تقدیم نکرده است. در این کتاب او به غیاث‌الدین محمد غوری به عنوان «پادشاه بزرگ» مرحوم اشاره می‌کند که با او درباره مطالبی که در *المطالب العالیه* بررسی شده، بحث کرده است و تقوا و سخاوت او نسبت به سایر علما را می‌ستاید (فخر رازی، *المطالب العالیه*، ۲۷۵/۷).

از آن جا که شاهد خوبی برای رابطه نزدیک بین فخرالدین و خانواده خوارزمشاه وجود دارد، ممکن است گزارش ابن ابی‌اصیبعه از داستان مربوط به برادر نامحترم فخر در اوایل زندگی این دانشمند (فخر رازی) بهره‌ای از اعتبار داشته باشد. گفته‌اند برادر بزرگ‌تر فخرالدین، رکن‌الدین، نسبت به موفقیت برادر معروفش رشک می‌ورزید. رکن‌الدین خود عالمی در زمینه فقه و کلام بود و شروع به بیان مخالفت خود با موضعی کرد که برادرش می‌گرفت هر جا که فخر می‌رفت، او نیز در پی‌اش راه می‌افتاد، به او تهمت می‌زد، او را بدنام و آنهایی را که کتاب‌های فخر را می‌خواندند، مسخره می‌کرد. در پی آن بود که مردم تأیید کنند که او بزرگ‌تر و باسوادتر از برادرش است. اما تنها نام فخرالدین بر سر زبان‌ها بود و مردم هرگز عنایتی به او نداشتند. حسادت رکن‌الدین تا بدان حد بود که نقشه کشید کتابی ضعیف به نام برادرش تألیف کند. فخرالدین که اول با برادرش دوست بود، وقتی آن را شنید خشمگین شد و از او خواست تا این کار را متوقف کند. سرانجام فخرالدین از خوارزمشاه خواست تا برادرش را به پایگاه مرزی دورافتاده‌ای بفرستد و دستور بدهد همان جا بماند. خوارزمشاه آرزوی فخرالدین را برآورده کرد

و رکن‌الدین را به قلعه دوری در اراضی اقطاعی که سالانه هزار دینار خراج می‌داد، تبعید کرد و او تا هنگام مرگ در آن جا ماند (ابن ابی‌اصیبه، ۲۵/۲، ۲۰-۲۶).

اما فخرالدین به آسودگی در سایه حمایت خوارزمشاه زندگی می‌کرد، چرا می‌بایست خدمت او را رها کند و خود را به خطر اندازد تا تغییر موضع دهد و به غوریان بپیوندد؟ پاسخ شفافی وجود ندارد جز اشاره‌های متعددی درباره رفتار مالی و جوایز بسیاری که غوریان به فخرالدین داده بودند. این‌ها نشان می‌دهد که غوریان با خوارزمشاهیان بر سر حمایت از فخرالدین رقابت می‌کردند. به نظر می‌رسد انگیزه غوریان، برای ارائه شرایط بهتر از خوارزمشاهیان، ریشه در سیاست مذهبی آنها داشته باشد. این را می‌توان از یک رسوایی سیاسی در امپراتوری غوریان که فخرالدین درگیر آن شد، فهمید. آن رسوایی در سال ۵۹۵ ق. / ۱۱۹۸ م.، در زمانی اتفاق افتاد که رابطه فخرالدین با غوریان احتمالاً فقط شروع شده بود. به گزارش ابن‌اثیر در آن سال فخرالدین به بارگاه غیاث‌الدین در فیروزکوه رسید. او از بهاء‌الدین سام، که بر اساس اطلاعات ابن‌شعار، ابتدا او فخرالدین را دعوت به سرزمین غوریان کرده بود، جدا شد. منهای السراج جوزجانی (وفات ۶۶۴ ق. / ۱۲۶۵ م.) تاریخ‌دانی که سرگذشت سلسله غوریان را به ترتیب نوشته است، تأیید می‌کند که بهاء‌الدین مدت زمان قابل توجهی در بارگاه خود از فخر میزبانی کرد (Juzjani, 1881: 1/419).^۱ احتمالاً میان بهاء‌الدین و فخرالدین شکراب شده باشد، آن‌گونه که ما اطلاع داریم پس از مرگ معزالدین در سال ۶۰۲ ق. / ۱۲۰۶ م. بهاء‌الدین در پس‌انتهاماتی بود که درباره دست داشتن در سرانجام سخت معزالدین به فخرالدین می‌زدند. در آن سال، پس از قتل او از آن جا که فخرالدین مقیم دربار معزالدین در غزنه بود^۲ و از طرفی دیگر به خوارزمشاه هم خدمت می‌کرد و هرگز از وی نگسست، متهم به هم‌دستی در قتل معزالدین شد. فخرالدین به کمک وزیر معزالدین فرار کرد (Ibn al-Athir, xii. 140). لحظه رسیدن او به هرات، لحظه‌ای سرشار از احترام بود؛ آن زمان که سران محلی غوری، از جمله حاکم شهر عزالدین خرملیل، که بعدها می‌خواست شهر را تسلیم خوارزمشاه کند، احترام بسیاری به فخرالدین نشان دادند. غوریان در هرات جانشینان مستقیم غیاث‌الدین بودند و از در مصاف با بهاء‌الدین در بامیان

^۱. به گفته جوزجانی، فخرالدین یک رساله بهائیه برای وی نوشته است.

^۲. در تفسیر کبیر او دو یادداشت در پایان سوره‌های هفدهم و هجدهم به غزنه بازمی‌گردد. آنها در بیستم محرم سال ۶۰۲ و هفدهم صفر ۶۰۲ و پنج ماه قبل از قتل معزالدین در شعبان ۶۰۲ ق. / مارس ۱۲۰۶ م. در مسیر لاهور به غزنه نوشته شده‌اند. قبل از اقامت در غزنه، فخرالدین در بغلان بود، که تاریخ آخرین یادداشت رمضان ۶۰۱ ق. / می ۱۲۰۵ م. است.

درآمدند. به نقل از ابن ابی‌اصیبعه، یکی از علما شاهد رسیدن فخرالدین به هرات بود. گزارش دال بر آن است که فخر، درحالی‌که به سوی ایوان اصلی مسجد بزرگ هرات می‌رفت، از شخصیت‌های برجسته غوری خواست که بنشینند و دور نشوند^۱ (ابن ابی‌اصیبعه، ۲۳/۲۶/۲-۲۴/۴).

فخرالدین با شاخهٔ بامیان‌خاندان غور، برای مدتی در آینده کشمکش خواهد داشت، اما هنگام آمدن از نزد بهاء‌الدین در سال ۵۹۵ ق. / ۱۰۹۸ م.، با استقبال بسیار غیاث‌الدین مواجه شد؛ او فخر را تکریم بسیار کرد و مدرسه‌ای در هرات برایش ساخت. ورود فخر خوش‌آیند جماعت کزامیه محلی، که در هرات در اکثریت بودند، نبود و حمایت سلطان از او آنها را به هراس انداخته بود. به بیان ابن‌اثیر خانوادهٔ غوری نیز [پیرو] کزامیه بودند و از فخرالدین نفرت داشتند. سردستهٔ گروه مخالف، در میان غوریان، ضیاء‌الدین پسرعموی غیاث‌الدین، با دختر وی ازدواج کرده بود (Ibn al-Athir: xii/146-8). او مبادرت به برگزاری مباحثه‌ای میان فقهایی حنفی (هم کزامیه و هم غیرکزامیه) و شافعی کرد که همه مخالف فخرالدین بودند. علما و نیز فخرالدین در دربار غیاث‌الدین حاضر شدند. نخستین مناظره بین او و مجدالدین بن قدوه، یک کرامی با اعتبار و نفوذ بسیار، برگزار شد.^۲ مباحثه به درازا انجامید و وقتی غیاث‌الدین برخاست تا اتاق را ترک کند، فخرالدین با نخوت تمام به سوی ابن قدوه برگشت و به او اهانت و با او بدرفتاری کرد. ابن قدوه آرامش خود را حفظ کرد و به توهین نپرداخت. در اینجا ضیاء‌الدین از رفتار فخر شاکی شد و او را به خاطر بی‌حرمتی به باد ملامت گرفت و به خاطر فلسفی بودن، متهم به کفر و زندقه کرد. اما این بر غیاث‌الدین تأثیری نگذاشت و او همچنان به فخر وفادار ماند. روز بعد، پسرعموی ابن قدوه بر فراز منبر مسجد فیروزکوه رفت و این‌گونه سخنرانی کرد:

«ای مردم! ما تنها می‌گوییم به تعالیم راستین رسول خدا باور داریم. ما علم ارسطویی یا چیزهای کفرآمیز ابن‌سینا یا فلسفهٔ فارابی را نمی‌شناسیم. چرا دیروز به یکی از شیوخ اسلام بهتان زدند، در حالی که او فقط از دین خدا و سنت پیامبرش دفاع می‌کرد» (Ibn al-Athir, (xii. 100.4-7).

^۱. این گزارش ادعای می‌کند که فخرالدین کمی بعد از سال ۶۰۰ ق. / ۱۲۰۴ م. از بامیان آمده بود. دو سلطان غوری آن زمان، عزالدین خرمیل و غیاث‌الدین محمود بودند.

^۲. قدوه یا قدوا؛ نام کامل او مجدالدین عبدالمجید بن عمر بود و او نیز گمنام است. به گفتهٔ ابن‌اثیر او از کرامیه هاشمی بود.

وقتی او این الفاظ را بر زبان می‌راند، حضار آن جمع شروع به گریه کردند و کرامیه‌ای که بینشان بودند، تحریک و تهییج شدند، آن‌جا را ترک کردند و خواستار عزل فخرالدین از دربار غیاث‌الدین شدند. نزدیک بود فتنه‌ای فیروزکوه را که به‌گفته ابن‌اثیر در هر جای کنابش، تا حد زیادی شهر شافعی‌مذهبی بود، بلرزاند (Ibid, xii. 147). سربازان قادر به آرام کردن آشوب نبودند و تنها زمانی آرامش بازگشت که او قول داد فخرالدین را از فیروزکوه بیرون کند (Ibid, xii. 100). فخرالدین به فرمان غیاث‌الدین به هرات بازگشت (Ibid, xii. 99-100).

به گزارش مورخان دیگر، فخرالدین تحت نظارت مداوم محافظان زندگی می‌کرد و گروهی از غلامان نظامی خاص خود داشت (ابن‌قفطی، ۱۹۰۳: ۲۹۲-۲۹۶؛ ابن‌ابی‌اصیبعه: ۲۴/۲؛ ابن‌ساعی: ۳۰۷). به گزارش ابن‌قفطی رابطه او با عوام هرات خیلی کم بود و بعد از مرگش، خانواده و شاگردانش یک مراسم تشییع صوری نزدیک تپه برایش گرفتند، در حالی که در واقع جسد او را به‌خاطر ترس از مثله کردن در خانه‌اش دفن کرده بودند (ابن‌قفطی: ۲۹۱). این میزان بالای مخالفت با حضور فخرالدین در فرمانروایی غوریان، چه از طرف علمای ثابت آن‌جا و چه از جانب خانواده حکومتی مستلزم توضیح است. چرا غیاث‌الدین و معزالدین همچنان او را حمایت می‌کردند؟ تنها پاسخ سازگار با تمام این شرایط، در ذات فضل و دانش فخرالدین تمام می‌شود. غیاث‌الدین و معزالدین متأثر از کلام عقل‌گرای فخرالدین و سررشته وی در علوم یونانی شده و طرفدار مشی دینی او بودند. به‌گفته ابن‌خلکان، به‌خاطر او بسیاری از مردم از فرقه کرامیه و سایر فرق به تعالیم سنی^۱ گرویدند (ابن‌خلکان، ۱۹۶۸: ۲۵۰/۴).

حمایت غیاث‌الدین برای فخرالدین علی‌رغم مخالفت کرامیان و حنفیان، سیاستی مذهبی ایجاد کرد که به‌طور مؤثری علیه این دو فرقه هدایت می‌شد. در شرق جهان اسلام، حنفی بودن در فقه بارها با کرامی‌گری در کلام آمیخته شده بود، این نوع از آمیختگی اغلب به‌صورت ساده‌وارانه و انسان‌انگارانه به تصویر کشیده شده است.^۲ جوزجانی مورخ به ما اطلاع می‌دهد دو برادر، غیاث‌الدین و معزالدین، با باورهای کرامیه بزرگ شدند و در آغاز کارشان از اصول

^۱. نویسنده از واژه sunnis استفاده کرده است؛ در حالی که کرامیه و اشاعره نیز اهل تسنن بوده‌اند. اما در این قسمت، مؤلف این واژه را به معنای اسلام عقل‌گرا و در برابر کرامیه و سایر فرق ظاهرگرا به‌کار برده است (مترجم).

^۲. درباره باورهای کلامی کرامیه به منابع ذیل مراجعه کنید:

Bosworth in *EI2*: iv/667-9; Massignon, 1997: 174-83; Rudolph, 1996: index; van Ess, 1980 & Zysow, 1988: 577-87.

اعتقادی کرامیه پیروی می‌کردند. وقتی غیاث‌الدین در خواب، شافعی را دید، که از منبر او را مخاطب قرار می‌دهد، مذهب خود را تغییر داد (Juzjani: i/384f).

به گفته شمس‌الدین شهرزوری (۶۸۰ ق. / ۱۲۸۲ م.)، موضع غیاث‌الدین معطوف به اشعریت فخرالدین بود. شهرزوری، که ما از زندگی‌اش تقریباً هیچ نمی‌دانیم، منتقد سرسخت تلاش فخرالدین برای تلفیق اشعریت با فلسفه بود. او، که پیرو شهاب‌الدین سهروردی و فلسفه اشراقی وی بود، می‌نویسد که فخرالدین «هیچ چیز درباره اسرار و رموز فلاسفه و مابعدالطبیعه نمی‌فهمید». فخرالدین «متمکز بر آموزه‌های اشعری بود، متکلمی که الف را از ب نمی‌شناخت، زیرا تهی از دو معرفت بود: یکی معرفت تحقیق و تتبع و دیگری معرفت ذوق» (al-Shahrazuri, 1404, 623.20 & 624.6-7).^۱ شهرزوری نیز مانند معاصر خود، ابن خلکان، تلاشی می‌کند تا تاریخ‌شماری سازگار و نامتناقضی از زندگی فخرالدین ارائه کند. با این حال، نتیجه وی متفاوت از سایر تاریخ‌دانان است؛ مثلاً او قائل است که وی برای تحصیل، سفری به خراسان و مراغه داشته است، اما بعداً به گزارش شهرزوری، فخرالدین نزد غیاث‌الدین و مغزالدین غوری رفته است. شهرزوری، با وقوف بر حادثه فیروزکوه و سایر مشکلات در قلمرو غوریان، می‌بیند که فخرالدین در نومییدی با تکش خوارزمشاه ارتباط برقرار می‌کند، نزد وی می‌رود و معلم پسرش محمد می‌شود. اما این رابطه نیز چندان دوامی نداشت و بعد از تکش با فخرالدین به تندی رفتار می‌شود، او به هرات بازمی‌گردد، «جایی که سلطان در آن جا مدرسه‌ای برای او ساخت و او تا زمان مرگ در آن جا تدریس کرد» (Ibid, 624.157-625.10). تبختر و فضل‌فروشی فخرالدین، که برخاسته از دانش فلسفی مشرب و تصوف‌آمیزش بود، شهرزوری را به این فکر فرومی‌برد که انگیزه غیاث‌الدین در حمایت از فخر چه بود؟ «در آن مناطق، بیش‌تر مردم، کرامیه اهل تشبیه‌اند؛ فخرالدین از حمایت غیاث‌الدین که میان شاگردان او می‌نشست و بدین‌گونه قدری خود را از آموزه‌های کرامیه جدا می‌کرد، برخوردار بود» (Ibid, 624.ult.-). (625.2).

زبانی که شهرزوری انتخاب کرده است، این مسئله را، که آیا این جدایی ناچیز، علت یا معلول بررسی رابطه غیاث‌الدین با فخرالدین است، بی‌پاسخ رها می‌کند. ما نمی‌دانیم که آیا

^۱. او اشعری را مسخره می‌کند که نه ساختار تعریف را می‌شناسد و نه حتی اینکه چطور به طرح استدلال منطقی بپردازد. او استاد ضعیفی بود که باورهای جاهلانه‌ای که تصادفاً به دست آورده بود، او را گیج کرده بود.

حمایت از عقلانیت اشعری و توقیف کرامی‌گری یک تصمیم سیاسی آگاهانه در قلمرو غیاث‌الدین بوده است؟ نظر این‌اثیر درباره این سیاست غیاث‌الدین آن است که سیاستی معتدل و به‌دور از تعصب مذهبی بوده است. «در عین حال، او مایل به شافعیان بود، بی‌آنکه قبل از آن دیگری (کرامیه) از آنها حمایت کند و بدون آنکه چیزهایی را که تا آن زمان نداشتند، در اختیارشان قرار دهد» (Ibn al-Athir: xii/119.7-9). البته حمایت خانوادگی از فخرالدین نیز احتمالاً برخاسته از رقابت بین‌المللی، یعنی تمایل به اینکه حکومتش آراسته به این استاد معروف شود، باشد. می‌دانیم که خوارزمشاه نیز پذیرای فخرالدین بود. حتی قدرتمندترین فرمانروای مسلمان در آن دوره، ملک عادل ایوبی (سلطنت ۵۹۶-۶۱۵ ق. / ۱۲۰۰-۱۲۱۸ م.)، برادر صلاح‌الدین، که بر سراسر مصر و سوریه حکومت می‌کرد، در تماس با فخرالدین بود و نگارش کتابی درباره نقش تأویل در فهم متون مقدس را به وی محول کرد (ابن ابی‌اصیبه، ۱۹۶۸: ۲۹/۲). فخرالدین تأثیر عقلانی قابل توجهی بر سوریه ایوبی گذاشت.^۱ از دیگر مأمویت‌های «بین‌المللی» احتمالاً شامل شرح فخرالدین بر عیون‌الحکمه ابن‌سینا باشد.^۲ بنابراین به سادگی ممکن است شهرت و آبروی فخرالدین به‌عنوان یک محقق باشد که موجب حمایت حکومت غوریان از وی شد. با این حال، در نتیجه، این انگیزه نمی‌تواند متمایز از تصمیم آگاهانه در حمایت از کلام عقل‌گرا باشد. آن در هر دو مورد منجر به گسترش اشعریت و مطالعه فلسفه در قلمرو غوریان شد. در مورد اول، سیاست غیاث‌الدین می‌تواند ناشی از تصمیم خودش باشد و در مورد دومی ممکن است برخاسته از تصمیم دیگرانی باشد که او هوای رقابت با آنها را در سر می‌پروراند.

۱. شاگرد فخرالدین، شمس‌الدین عبدالحمید بن عیسی خوارزمشاه (د. ۶۵۲ ق. / ۱۲۵۴ م.)، علوم عقلی را به مالک بن ناصر داوود، سلطان دمشق، تعلیم داد (ابن‌واصل، ۱۹۵۳: ۲۰۶/۴؛ ابن ابی‌اصیبه: ۱۷۳/۲-۱۷۴). معروف‌ترین متکلم ایوبیان، سیف‌الدین عمیدی را به‌مثابه رقیب مادام‌العمر آثار فخرالدین می‌دیدند که البته به‌نظر عاجز از رقابت می‌رسید (ابن‌واصل، همان).

۲. او مأمور محمود بن رضوان، پادشاه شیروان، بود که فخرالدین شاگرد او را فراخواند. این نامی است که در مقدمه عبدالرحمن بدوی در تصحیح عیون‌الحکمه ابن‌سینا برده شده است (بدوی، در: ابن‌سینا، ۱۹۵۴، مقدمه بدوی). او عضوی از خانواده شروانشاه بود که بر تمام شیروان حکومت می‌کرد، ناحیه‌ای در آذربایجان شمالی، در مجاورت باکوی امروز. او ظاهراً نوه پسر منوچهر بن افریدون بود که در نیمه نخست قرن ششم / دوازدهم سلطنت می‌کرد (Minorsky, 1958: 135).

نتیجه

جابه‌جایی فخرالدین برای تاریخ‌نگاران بسیار گیج‌کننده بود، به طوری که ابن ابی‌اصیبعه می‌گوید کوشد مبنی بر شاهدان بسیاری که در ترجمه‌اش گردآورده است، نقشه ناهمواری از مکان‌های تقریبی او ارائه کند: «من می‌گویم شیخ فخرالدین رازی بیش‌تر وقتش را در ری گذرانده است. وی همچنین عزم سرزمین خوارزم کرد که در آن‌جا مریض شد و سرانجام در نکبت و بیچارگی در شهر هرات درگذشت.»^۱

این خلاصه بسیار مختصر از زندگی فخرالدین رازی شامل چکیده‌ای از حمایت‌هایی است که از او شده است: او زیر سایه خوارزمشاهیان و غوریان زندگی کرد و موفق به جلب حمایت این هر دو حکومت که در جنگ با هم بودند، شد. با این حال در هرات تحت تسلط غوریان و خوارزمشاهیان، مورد تنفر عامه مردم قرار گرفت و نمی‌توانست آزادانه و بدون محافظ در خیابان بگردد.

بر اساس منابع دست اول درباره زندگی فخرالدین، گاه‌شماری دقیق‌تر چنین چیزی خواهد بود: فخرالدین رمضان ۵۴۳ ق. یا ۵۴۴ ق. / ژانویه ۱۱۴۹ یا ۱۱۵۰ م. در ری متولد شد. در آن‌جا نزد پدرش و بعد هم در نیشابور به تحصیل پرداخت. پس از اتمام تحصیلات در مراغه، ما او را در حال تدریس در مدرسه‌ای در آذربایجان و غرب ایران می‌یابیم. او، برای مدتی، قبل از آنکه در طلب حمایت به خوارزم و ماوراءالنهر سفر کند (۴۸۰ ق. / ۱۱۸۷ م.)، در ری تدریس می‌کند. او پس از دوره‌ای ناکامی، سرانجام حمایت تکش خوارزمشاه و خانواده‌اش را جلب کرد. سپس، مطلع می‌گردیم که، به دلایل نامعلومی، ابتدا از قلمرو خوارزمشاهیان و سپس از ماوراءالنهر، که تحت حکومت هم‌پیمانانشان قراختاییان بود، اخراج شده است.

فخرالدین جایگاه جدیدی در میان چند شاخه خاندان غوری پیدا می‌کند. در زمانی پیش از سال ۵۹۵ ق. / ۱۱۹۸ م. به بامیان می‌رسد و در هرات مستقر می‌شود که غیاث‌الدین در آن‌جا مدرسه‌ای برایش ساخته بود. در سال ۶۰۱ ق. / ۱۲۰۵ م.، ما او را در بغلان در افغانستان شمالی و در سال ۶۰۲ ق. / ۱۲۰۶ م. در غزنه می‌بینیم. بعد از قتل معزالدین در آن سال، فخرالدین به هرات بازمی‌گردد، جایی که سران محلی غوری او را بسیار عزیز می‌دارند. اگر هم شکافی در روابط او با خانواده خوارزمشاه وجود داشت، در منابع ما، برای دوره‌ای در سال‌های ۶۰۳-۶۰۵

۱. «کان اکثر مقام الشيخ [...] بالری» (ابن ابی‌اصیبعه: ۲۶/۲، ۳۰).

ق. ۱۲۰۶-۱۲۰۸ م.، که خوارزمشاه هرات را گرفت، وجود ندارد. چهار ماه پس از آنکه تصرف هرات کامل شد، فخرالدین از گرگانج خوارزم، که در آن جا مریض شد، می‌نویسد. او در محرم ۶۰۶ ق. / جولای ۱۲۰۹ به هرات بازمی‌گردد، مکانی که در آن جا وصیت‌نامه‌اش را املا کرد و نه ماه بعد، به بیش‌ترین احتمال در یکم شوال ۶۰۶ ق. / ۲۹ مارس ۱۲۱۰ م. در آن جا وفات یافت. زندگی‌نامه فخرالدین ما را به سوی توصیف رساله گلدزیهر درباره قدرت‌هایی که کلام عقلانی در اسلام را حمایت کردند و نیروهایی که آن را سرکوب کردند، راهنمایی می‌کند. گلدزیهر بر آن است که پس از اقتدار اهل سنت در قرن پنجم هجری / یازدهم میلادی، حکام مسلمان نسبت به جنبش‌های عقلانی بسیار بی‌میل بودند (Goldziher, 1908: 5). اما فخرالدین نمونه‌ای است که نشان می‌دهد ضد آن درست است. در بازگشت به قرن هفتم هجری / سیزدهم میلادی، بسیاری از قدرت‌های دولتی در شرق اسلامی از کلام اشعری عقل‌گرا در مقابل حملاتی که از طرف تشکلات عالمانه محافظه‌کارتر و جماعت عوام می‌شد، حمایت کردند. فخرالدین در طول زندگی‌اش، نه تنها از طرف دو قدرت سیاسی شرق اسلامی حمایت می‌شد، بلکه از پشتیبانی ایوبیان سوریه نیز برخوردار بود.

در واقع، نگاه مختصری به زندگی معاصران و همکاران فخرالدین در علوم عقلی نشان می‌دهد نتیجه‌ای که از مطالعه زندگی فخرالدین به دست آمده، در مقیاس بزرگ صحیح است. علوم عقلی، بخش درونی برنامه آموزشی سنتی اسلامی در طی قرن‌های ششم هجری / دوازدهم میلادی و هفتم هجری / سیزدهم میلادی بودند (Brentjes, 2002: 47-71).^۱ دانشمندان فلسفی مؤثر این دوره برخوردار از پشتیبانی حاکمان محلی بودند که آنها را در مقابل عداوت‌های عوام و معاصرانی که مخالف عقل‌گرایی بودند، حمایت می‌کردند. در زندگی‌نامه‌های عبداللطیف بغدادی (۵۵۷-۶۲۹ ق. / ۱۱۶۲-۱۲۳۱ م.)،^۲ سیف‌الدین عمیدی (۶۳۱-۵۵۱ ق. / ۱۱۵۶-۱۲۳۳ م.)^۳ و کمال‌الدین بن یوسف (۵۵۱-۶۲۹ ق. / ۱۱۶۲-۱۲۳۱ م.)^۴ این قبیل از عداوت‌ها و حفاظت حاکمان محلی گزارش شده است. هر سه اینها از

۱. این نتایج با نتایجی که آثار جرج مقدسی پیش‌رو می‌نهد، در تعارض قرار دارد؛ به‌ویژه در کتاب:

The Rise of Colleges. Institutions of Learning in Islam and the West, 1981.

۲. در مورد زندگی عبداللطیف، نک: (ابن ابی‌اصیبه: ۲۰۱/۲-۲۱۳؛ -53: 74, 1962: i. Samuel M. Stern in *EI2*: 70)

۳. در مورد زندگی وی، نک: (Endress, 2005: 116-145).

۴. درباره زندگی او رک: (ابن ابی‌اصیبه: ۳۰۶/۱-۳۰۸ و ابن‌خلکان: ۳۱۱/۵-۳۱۸).

آزارِ دیگر علمای دینی یا عوام‌الناس، که در کنار عوامل دیگر از ذات تعالیم خود نیز تحریک می‌شدند، در امان نبودند. این احتمالاً در مورد سایر علمای فلسفی دورهٔ ایوبیان مانند افضل‌الدین خونجی (۵۹۰-۶۴۶ ق. / ۱۱۹۴-۱۲۴۸ م.)، اثیرالدین ابهری (وفات ۶۶۳ ق. / ۱۲۶۴ م.) یا سراج‌الدین ارموی (۵۹۴-۶۸۲ ق. / ۱۱۹۸-۱۲۸۳ م.) هم صدق کند که از شرایط زندگی‌شان اطلاعات چندانی ثبت نشده است، اما می‌دانیم از حمایت ایوبیان برخوردار بودند.^۱ با این حال در آن جا هم آشکارا استثناهایی برای این نمونه وجود داشته است، همان‌طور که در مورد شهاب‌الدین یحیی سهروردی می‌بینیم که منجر به مرگ او توسط قدرت‌های ایوبی در سال ۵۸۷ ق. / ۱۱۹۱ م. در حلب شده است. قدری پیش از آن، عین‌القضات همدانی نیز تحت حکومت بزرگ سلجوقی دچار سرنوشت مشابهی شد. در سال ۵۲۵ ق. / ۱۱۳۱ م. در همدان به دار آویخته شد (Ziai, 1991: ix/782-784).

یک کلید مهم برای فهم زندگی فخرالدین و الگوی حمایت در این دوره، نظام رسمی مدرسه است که نظام‌الملک بنا نهاده بود (۴۰۸-۴۸۵ ق. / ۱۰۱۸-۱۰۹۲ م.). او مدرسه‌هایی تأسیس کرد که نه تنها از حمایت صریح سلجوقیان برخوردار بود، بلکه می‌بایست به آنها به‌عنوان نهادهای ایالتی صحیح و ابزارهای مهمی برای سیاست مذهبی آنها نگریست. سونجا برنتز و دیگران به‌طور متقاعدکننده‌ای استدلال کرده‌اند که تا حدی معقول است میان برنامه آموزشی مدارس نظامیه و مطالعات خارج از این سنت تمایز قائل شویم (Brentjes, 2002: 64f.; Berkey, 1992). علمای عقل‌گرایی که در یک چنین مدرسی، که دولت حامی مالی آنها بود، استخدام شده بودند، از حمایت حاکمان و ارتش که می‌توانست آنها را در برابر حملات ضدعقل‌گرایان حفاظت کند، برخوردار بودند.^۲ البته یک چنین حمایتی آن قدر هم نامحدود نبود که ماجرای سیف‌الدین عمیدی و مجبورشدن او به ترک چندین پست خود در مصر ایوبی و سوریه، نشان می‌دهد. علمای عقل‌گرا، که بخشی از مدرسه نبودند، ظاهراً نسبت به حملات رقبای آنها آسیب پذیرتر بوده‌اند. حائز اهمیت است که نه شهاب‌الدین یحیی سهروردی و نه عین‌القضات همدانی نمی‌توانستند با فعالیت‌های تدریس در مدرسه ارتباط داشته باشند. اما در مورد

^۱ دربارهٔ زندگی این هر سه، رک: (‘al-Abhar’, in GAL, i. 463-5, 467; Suppl. i. 838-44, 838; art.)
(*Encyclopedia Iranica* i. 216)

^۲ نظام‌الملک سیاست دفاع مقتدرانه از علمای عقل‌گرا را در پیش گرفت که در مدارس تحت حمایت دولت به تعلیم می‌پرداختند (7, 53-61, 1981: Glassen).

فخرالدین نظام مدرسه قابل اجرا بود. اینکه غیاث‌الدین در شهری که مدرسه نظامیه هم از قبل وجود داشت، مدرسه‌ای را منحصراً برای او ساخت، از فعالیت‌های آموزشی فخر در برابر انتقاد همکارانش در داخل و خارج از مدارس اشعری حفاظت می‌کرد.^۱ در دوره‌ای بین سلجوقیان و ایلخانان مطالعه کلام عقلی اسلامی و فلسفه در مدارس دولتی حمایت می‌شد، که می‌بایست به عنوان ابزار بزرگی برای سیاست مذهبی حکام محلی و منطقه‌ای آن زمان توجه شود.

پیوست: گاهشماری مقدماتی و موقتی از کارهای الهیاتی اصلی فخرالدین رازی

تلاش‌های مداوم برای مطالعه نسخ خطی آثار فخر رازی و تهیه تصحیح‌های انتقادی آنها قطعاً تاریخ‌های موثق‌تری برای زندگی‌نامه وی و گاهشماری آن فراهم خواهد کرد. براساس پژوهشی که در جریان این مقاله بدان ملتزم بودیم و نیز بر مبنای مقاله «از غزالی تا رازی: پیشرفت‌های قرن ششم هجری/دوازدهم میلادی در کلام فلسفی اسلامی»، اثر آیمن شحاده (Arabic 141–79: *Sciences and Philosophy*, 15 (2005))، فهرستی که در ادامه می‌آید، یک تاریخچه مقدماتی از آثار فخرالدین در کلام اسلامی و تفسیر قرآن ارائه می‌کند:

آثار نخستین

الإشارة فی علم الکلام

نهاية العقول فی درایة الاصول

المطالب المشرقیة

۱۱۸۴ / ۵۷۹ م

الملخص فی حکمة والمنطق

شرح الاشارات والتنبيهات

محصل افکار المتقدمین و المتأخرین

المناظرات فی بلاد ماوراءالنهر (؟)

اعتقاد فراق المسلمین و المشرکین (؟)

۱۱۹۹ / ۵۹۵ م

آغاز کار بر روی قسمت تاریخ‌دار تفسیر کبیر (تفسیر برخی سوره‌های کوچک احتمالاً زودتر تمام شده است.)

^۱. ابن اثیر به مدرسه نظامیه در هرات در سال ۶۰۲ ق. / ۱۲۰۵ م. اشاره می‌کند (Ibn al-Athir, xii. 148–149).

- تأسیس التقدیس (Sasen, 1997: 658) ۱۲۰۰-۱۱۹۹/۵۵۹۶
- مناقب الامام شافعی ۱۲۰۰/۵۵۹۷ م
- شرح عیون الحکمة
- کتاب الاربعین فی اصول الدین (؟)
- قسمت عمده‌ای از کار دارای تاریخ بر تفسیر کبیر (سوره‌های ۳-۱۹ و ۳۷-۴۸)
- ۶۰۳-۶۰۱/۵۶۰۱-۱۲۰۴-۱۲۰۷ م
- المطالب العالیه من العلم الالهی ۶۰۶-۶۰۳/۵۶۰۳-۱۲۰۷-۱۲۰۹ م

منابع و مأخذ

- بیهقی، ابوالفضل، ۱۳۲۴ ش.، تاریخ مسعودی معروف به تاریخ بیهقی، تصحیح سعید نفیسی، تهران: دانشگاه تهران.
- ابن ابی اصیبه، ۱۹۶۸، عیون النبأ فی طبقات الاطباء، تصحیح مولر، قاهره: المطبع الوهبیه.
- ابن خلکان، ۱۹۶۸، وفیات الاعیان فی انباء انباء الزمان، تصحیح احسان عباس، بیروت: دار صادر.
- ابن سینا، ۱۹۵۴، عیون الحکمه، تصحیح عبدالرحمن بدوی، قاهره: انستیتوی فرانسوی شرق شناسی.
- ابن الساعی، ۱۹۳۴ ق.، الجامع المختصر فی عنوان التوارخ و عیون السیار، تصحیح م. جواد، بغداد: المطبع السریانیه و الکتاتولوجیه.
- ابن قفطی، ۱۹۰۷، تاریخ الحکماء، تصحیح لیپرت، لایپزیگ: دیتریخ.
- ابن واصل، ۱۹۵۳، مفرج الکروب فی اخبار بنی ایوب، تصحیح جمال الدین الشیال، قاهره: مطبعة جامعة فؤاد الاول و مطبعة دار الکتب، ۵ جلد.
- ابوشامه، ۱۹۷۴، تراجم رجال القرنین السادس والسابع، تصحیح محمدزاهد کوثری، قاهره: دارالکتب المکیه.
- بابانی البغدادی، ۱۹۵۱، هدیة العارفین: اسماء المؤلفین و آثار المصنفین من کشف الزنون، استانبول: وكالة المعارف.
- پورجوادی، نصرالله، ۱۳۸۰ ش.، مجموعه فلسفی مراغه، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- پورجوادی، نصرالله، ۱۳۸۱ ش.، دو مجدد: پژوهش‌هایی درباره محمد غزالی و فخر رازی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ذهبی، محمد بن احمد، ۱۹۸۷، تاریخ الاسلام، تصحیح ا. تدمری، بیروت: دارالکتب العربی.
- رازی، فخرالدین، ۱۳۸۴ ق.، التفسیر الکبیر أو معرفة الغیب، قاهره: المطبعة البهیة المصریة.
- رازی، فخرالدین، ۱۳۵۳ ق.، الاربعین فی اصول الدین، حیدرآباد دکن: مطبعة مجلس دایرة المعارف العثمانیة.

رازی، فخرالدین، ۱۴۰۸ ق.، *المطالب العالیه من العلم الالهی*، تحقیق دکتر احمد حجازی السقا، دارالکتب العربی.

سبکی، تاج الدین، بیتا، طبقات، تصحیح محمود طناحی وع. حلو، قاهره: دار احیاء الکتب العربیه.

شهرزوری، شمس الدین، ۱۴۱۴ ق.، *نزهة الارواح وروضه الافراح*، اسکندریه: دارالمعرفه الجمعیة.

صفدی، خلیل بن ایبک، ۱۴۱۱ ق.، *الوافی بالفویات*، باشراف هلموت ریتز، بیروت: دالنشر فرانز شتااینر.

میشوت، ژان، ۱۳۷۷ ش.، نک در: ابن غیلان، مقدمه فرانسوی *حدوث العالم*، تصحیح مهدی محقق، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی.

Berkey, J., 1992, *The Transmission of Knowledge in Medieval Cairo*, Princeton: Princeton University Press.

Biran, M., 2005, *The Empire of the Qara Khitai in Eurasian History*, Cambridge: Cambridge University Press.

Bosworth, E., 1982, "Gurids", *Encyclopaedia Iranica*, ed. Ehsan Yarshater, London: Routledge and Kegan Paul.

Bosworth, E., 1996, *The New Islamic Dynasties. A Chronological and Genealogical Manual*, (New York: Columbia University Press.

Boyle, J. A. 1968, "Dynastic and Political History of the Il-Khans", in J. A. Boyle (ed.) *The Cambridge History of Iran, Volume 5: The Saljuq and Mongol Periods*, Cambridge: Cambridge University Press.

Brentjes, S., 2002, "On the Location of the Ancient or "Rational" Sciences in Muslim Educational Landscapes (ah 500–1100)", *Bulletin of the Institute for Inter-Faith Studies (Amman)* 4.

Brockelmann, Carl, 1838-1902, *Geschichte der arabischen Litteratur*, Weimar: E. Felber, 2 vols.

Glassen, E., 1981, *Der Mittlere Weg. Studien zur Religionspolitik und Religio" sita" t der spa"teren Abbasiden-Zeit*, Wiesbaden: F. Steiner.

Endress, G., 2005, „Die dreifache Ancilla. Hermeneutik und Logik im Werk des Sayfaddin al-'Amidi“, in D. Perler and U. Rudolph (eds.), *Logik und Theologie. Das Organon im arabischen und im lateinischen Mittelalter*, Leiden: Brill.

Frye, Richard, 1965, *The Histories of Nishapur*, London: Mouton.

Goldziher, I., 1912, "Aus der Theologie des Fakhr al-din al-Razi, Der Islam", *Gesammelte Schriften* d. J. Desomogyi, Hildesheim: Olms, 6 vols.

_____, 1908, „Zur Geschichte der Aanbalitischen Bewegungen“, *ZDMG* 62 (Gesammelte Schriften).

Gramlich, Richard, 1979, „Fakhr ad-Din ar-Razi's Kommentar zu Sure 18, 9–12“, *Asiatische Studien* (Zurich) 1.

Hartmann, Angelika, 2002, *an-Nasir li-Din Allah*, Leiden: Brill.

Ibn al-Athir, 1851, *al-Kamil fi l-tarikh*, ed. C. J. Tornberg, Leiden: E.J. Brill, 14 vols.

Ibn al-Sha'ar, 1990, *Uqud al-juman fi fara'd shu'ara' hadha al-zaman*, Frankfurt: Institute for the History of Arabic–Islamic Sciences, 9 vols.

Jomier, J., 1977, « Les Mafatih al-ghayb de l'imam Fakhr al-Din al-Razi : quelques dates, lieux, manuscrits », *MIDEO* 13.

- Jomier, J., 1980, "The Qur'anic Commentary of Imam Fakhr al-Din al-Razi", in A. Johns (ed.). Canberra, *Southeast Asia Centre, Faculty of Asian Studies*, Australian National University.
- Juzjani, 1881, *Tabaqati Nasiri*, English trans. H. G. Raverty, 2 vols. London: Gilbert & Rivington.
- Juwaini, Ata Malik, 1997, *Tarikh Jahangoshay*, ed. M. ibn A. Qazwini, Leiden: Brill, 3 vols.
- Kraus, P., 1937, « Les "Controverses" de Fakhr al-Din Razi », *Bulletin d'Institut d'Egypte* 19.
- Kholeif, F., 1987, *A Study on Fakhr al-Din al-Razi and His Controversies in Transoxiana*, Beirut: Dar El-Machreq.
- Lagarde, Michel, 1996, *Index du Grand Commentaire de Fakhr al-Din al-Razi*, Leiden : Brill.
- Makdisi, G., 1981, *The Rise of Colleges. Institutions of Learning in Islam and the West*, Edinburgh: Edinburgh University Press.
- Minorsky, Vladimir, 1958, *A History of Sharvan and Darband in the 10th–11th Centuries*, Cambridge: Heffer.
- Massignon, L., 1997, *Essay on the Origins of the Technical Language of Islamic Mysticism*, trans. B. Clark, Notre Dame: Notre Dame University Press.
- Michot, Jean R, 1993, 'La pande'mie Avicennienne au VIe/XIIe sie'cle. *Kitab huduth al-alam* d'Ibn Ghaylan al-Balkhi, *Arabica*, V. 40.
- Muller, August, 1884, *Nachtra" gliche Verbesserungen zu Ibn Abi Useibia*, Konigsberg: Selbstverlag.
- Al-Razi, Fakhr al-Din, 1980, *Kitab al-Muhassal*, 80.8. Daniel Gimaret, *The'ories de l'acte humain en the'ologie musulmane*, Paris: Vrin.
- Qazwini, A. Zakria, 1848, *Athar al-bilad wa Akhbar al-I'bad*, ed. F. Wustenfeld, Gottingen: Dieterichische Buchhandlung.
- Rosenthal, Franz, 1968, *A History of Muslim Historiography*, Leiden: Brill, 2nd ed.
- Sesen, Ramazan, 1997, *Mukhtarat min al-makhtutat al-'arabiyya al-nadira fi maktabat Turkiya*, E. Ihsanoglu (ed.), Istanbul: ISAR.
- Shihadeh, A., 2005, 'From al-Ghazali to al-Razi: 6th/12th Century Developments in Muslim Philosophical Theology', *Arabic Sciences and Philosophy*, 15.
- Steinschneider, M., 1893, "Schriften der Araber in hebra"ischen Handschriften", *ZDMG* 47.
- Stern, Samuel M., 1962, 'A Collection of Treatises by 6Abd al-Latif al Baghdadi', *Islamic Studies* 1.
- Ulrich, Rudolph, 1996, *al-Maturidi und die sunnitische Theologie in Samarkand*, Leiden: Brill.
- van Ess, Josef, 1966, *Die Erkenntnislehre des 'Azudaddin al-Iji*, Wiesbaden: Steiner.
- van Ess, Josef, 1980, *Ungenu" tzte Texte zur Karr:m;ya. Eine Materialsammlung*, Heidelberg: Winter.
- Weltecke, Dorethea, 2003, "Die Konjunktion der Planeten im September 1086", *Saeculum* 54.

پژوهش در تاریخ، سال یازدهم، شماره ۳۰، بهار و تابستان ۹۷/۱۴۰۰

- Ziai, H., 1992, 'The Source and Nature of Authority: A Study of al-Suhraward;'s Illuminationist Political Doctrine' in C. Butterworth (ed.) *Political Aspects of Islamic Philosophy*, (Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Zysow, Aron, 1988, 'Two Unrecognized Karrami Texts', *JOAS* 108.